



فرصت دارد از کف می رود، دولت نمی خواهد لایحه را پس بگیرد

صفحه ۱۰

سوء استفاده دولت ها از منابع سازمان تامین اجتماعی



صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- صفحه ۵ - هجدهمین سالگرد قتل های سیاسی پاییز ۷۷ فرامی رسد
- صفحه ۶ - نگذاریم اقلیم کردستان وخیم تر از آنی شود که هست!
- صفحه ۷ - آزار جنسی در محیط کار: تابویی که باید شکست!
- صفحه ۹ - تصویب قطعنامه نقض فاحش حقوق بشر در ایران ...
- صفحه ۱۱ - هشدار به اصلاح طلبان و دعوت از تحول خواهان
- صفحه ۱۳ - آمریکا دوران پرآشوبی پیش رو خواهد داشت
- صفحه ۱۵ - دلیل مخالفت با فراکسیون اقوام در مجلس چیست؟
- صفحه ۱۸ - انتخابات پیش رو و رویکرد ما
- صفحه ۲۰ - به بهانه بنیانگذاری تشکل سیاسی مشترک با مضمون حزبی

سوء استفاده دولت‌ها از منابع سازمان تامین اجتماعی



کارگران خواهان کنار گذاشتن طرح ادغام بیمه‌ها هستند!

وزارت بهداشت درصد است که منابع بیمه‌ها را ادغام کند. این امر به یکی از مهمترین دغدغه‌های جامعه بیمه‌شدگان سازمان تامین اجتماعی تبدیل شده است. این اقدام در حالی صورت می‌گیرد که براساس گزارش‌های متعدد، هزینه‌های سازمان تامین اجتماعی به رغم ثروت عظیمی که این سازمان طی ده‌ها سال اندوخته، نسبت به درآمدهای این سازمان فزونی گرفته است. گفته می‌شود نسبت مصارف به منابع سازمان تامین اجتماعی "از ۶۰ درصد به ۱۱۰ درصد" رسیده است

پیشی گرفتن هزینه‌های این سازمان که طبق داده‌های رسمی ۴۲ میلیون نفر از جمعیت کشور را تحت پوشش دارد، در حالی است که طی دو دهه گذشته به‌طور مستمر از کمیت و کیفیت خدماتی که تامین اجتماعی مطابق قانون بایستی به افراد تحت پوشش این سازمان ارایه دهد، کاسته شده و این امر موجب نارضایتی گسترده و به حق افراد تحت پوشش آن را فراهم آورده است.

بر اثر این وضعیت ناهنجار، سهم حق بیمه و هزینه دارو و درمان بیمه‌شدگان افزایش یافته است. در حالی که مستمری بازنشستگان ثابت مانده است. بسیاری از موسسات درمانی از پذیرش دفترچه‌های تامین اجتماعی و معالجه بیماران سرباز می‌زنند و داروخانه‌ها به دلیل بدحسابی سازمان تامین اجتماعی از دادن دارو با دفترچه بیمه به بیماران خوداری می‌کنند. سهم کارگران از هزینه درمان و دارو بر حسب قاعده بایستی حدود یک سوم باشد. اما طی دو دهه گذشته بالغ بر دوسوم شده است. علاوه بر آن کارگران مجبورند برای انجام هر عمل جراحی خود و خانواده‌هایشان مبلغ کلانی رشوه بپردازند.

مسبب این مشکلات، تسلط غیر قانونی دولت‌ها بر مدیریت سازمان تامین اجتماعی و دست اندازی‌های مداوم بر درآمدها و سرمایه‌های صندوق تامین اجتماعی است. برداشت‌های غیرقانونی و بی حساب و کتاب دولت‌ها، بنا به گفته لاریجانی به ۱۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. به غیر از برداشت‌های مداوم از صندوق، سال‌هاست که دولت‌ها با خودداری از پرداخت سهم ۳ درصدی خود به تامین اجتماعی، مبالغ هنگفتی که مقدار واقعی آن چندان روشن نیست، به این سازمان بدهکارند. صدور دفترچه برای سربازان و گروه‌های زیادی از افراد جامعه به حساب تامین اجتماعی و همچنین اختصاص بخش بزرگی از اموال تامین اجتماعی به طرح درمان دولت روحانی، عملاً سازمان تامین اجتماعی را که بزرگترین موسسه مالی کشور نیز هست به افلاس کشانده و موجبات تنزل کمی و کیفی خدمات این سازمان به ۴۲ میلیون نفر را فراهم ساخته است. زدگی و اختلاس‌های کلان و انواع سوء استفاده مدیران دولتی و ممانعت از حضور و نظارت نمایندگان تشکلهای مستقل کارگری در هیئت مدیره این سازمان، در کنار از بین بردن کار رسمی و گسترش قراردادهای موقت کار، لغو و تعلیق قوانین حمایتی، بیکاری انبوه و سرپیچی کارفرمایان از پرداخت سهم حق بیمه‌شان و بیمه نکردن کارگران نیز به نوبه خود در کاهش آن بخش از درآمدهای تامین اجتماعی که از حق بیمه تامین می‌شود، نقش داشته و دارند.

در حالیکه برخی از مسئولین صحبت از ورشکستگی سازمان تامین اجتماعی می‌کنند و مسئولین تامین اجتماعی به بهانه کمبود منابع مالی، از انجام بسیاری از تعهدات این سازمان به افراد تحت پوشش طفره می‌روند، و در حالی که ظاهراً سامان‌دهی وضعیت بحرانی تامین اجتماعی جزء اولویت‌های برنامه ریزی قرار گرفته، دولت به جای پرداخت دیون و بدهی‌هایش، قصد دارد با ادغام منابع بیمه‌ها، بخشی از هزینه مالی طرح تحول سلامتی را از طریق برداشت از صندوق تامین اجتماعی و یا به عبارت درست‌تر از جیب کارگران تامین کند. چنانچه طرح ادغام تصویب شود، بیم آن می‌رود که ارائه خدمات باز هم تقلیل یابد و ته‌مانده سرمایه تامین اجتماعی نیز در راه طرح سلامت دولت به هدر برود و بقای تامین اجتماعی به خطر بیفتد. این در حالی است که گفته می‌شود طرح مذکور با وجود هزینه سنگینی که داشته، تنها توانسته ۱۰ درصد از هزینه‌های درمانی را کاهش دهد. بیشترین سود طرح سلامت، نصیب بیمارستان‌ها و پزشکان بخش خصوصی شده است.

به همین خاطر کارگران و تشکلهای کارگری شدیداً با طرح ادغام بیمه‌ها مخالفند و می‌گویند دولت باید هزینه طرح سلامتی را از منابع دیگر از جمله بودجه سالانه تامین کند و حق ندارد آن را از جیب کارگران بپردازد.

ما بارها اعتراضات را به سوء استفاده دولت‌ها از منابع صندوق تامین اجتماعی اعلام کرده و نسبت به عواقب آن هشدار داده‌ایم. اکنون نیز طرح ادغام بیمه‌ها توسط دولت را در راستای ادامه سیاست‌های ویرانگر گذشته که سبب افلاس و ناکارایی روزافزون تامین اجتماعی شده‌اند، ارزیابی کرده و خواهان کنار گذاشتن آن هستیم. ما ضمن حمایت از خواست به حق کارگران، بار دیگر خواستار بازپرداخت دیون و بدهی‌های دولت به صندوق تامین اجتماعی، حضور نمایندگان تشکلهای مستقل و منتخب کارگران در هیئت مدیره سازمان تامین اجتماعی هستیم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۵ آبان ۱۳۹۵ (۵ نوامبر ۲۰۱۶)

از متن پیام کنگره فوق‌العاده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کارگران و زحمتکشان، مردم آزاده و عدالت‌خواه!

تصویب این لایحه اقدامی است علیه دست‌آوردهای مبارزاتی کارگران در ۱۰۰ سال گذشته و به نوعی انتقام‌جویی نیروهای سرمایه‌داری از جنبش کارگری. تئولیرال‌های حاکم نه تنها قصد دارند همه آن دست‌آوردهایی چون کاهش ساعت کار روزانه، مشروط کردن حق اخراج، افزایش تعطیلات سالانه، تعطیلی روز جهانی کارگر و ... را که ما بعد از انقلاب به دست آوردیم و در قانون کار قرار گرفتند را از ما بازستانند، بلکه می‌خواهند با تصویب این گونه لوایح ارتجاعی حقوق کارگر را چند دهه به عقب ببرند. کامیابی دولت در تغییر قانون کار وضعیت شما را بدتر و عملاً شما را به شهروندان درجه دو تبدیل خواهد کرد و امنیت شغلی و اجتماعی برای‌تان باقی نخواهد گذاشت. با لایحه دولت و هر لایحه دیگری که بخواهد حق و حقوق‌تان را محدود کند و یا از میان بردارد، با هم‌بستگی و اتحاد و ایجاد تشکل و استفاده از همه امکانات موجود مبارزه و مقابله کنید. تعرض دولت به حقوق کارگران محدود نخواهد ماند و بعد از کارگران نوبت به کارمندان، مزدبگیران و بازنشستگان خواهد رسید.

کارمندان، مزدبگیران و بازنشستگان، در مبارزات و اعتراضات کارگران علیه تغییر قانون کار و سیاست‌های ضدکارگری دولت شرکت و از آنان دفاع کنید! احزاب و سازمان‌های آزادی‌خواه و عدالت‌طلب، فعالین نهادهای مدنی، روزنامه‌نگاران متعهد و آزادی‌خواه، تعرض به حقوق کار، تعرض به حقوق همه مزدبگیران و تعرض به حقوق ما و شماست. بیایید دست به دست هم بگذاریم و تعرض به حقوق کار را مهار کنیم!

هر کسی از ظن خود شد یار او

سهراب مبشری



یادداشت سیاسی کارآنان

نزدیک به ۶۰ میلیون آمریکایی به دونالد ترامپ رای دادند. طیف رای دهندگان به او بسیار گسترده است: از طرفداران راست افراطی نژادپرست گرفته تا جمهوریخواهانی که در صد «پس گرفتن» کشور از اوامبا بودند تا میلیونها تن از افشار پایینی و میانی. گروه سوم در انتخاب ترامپ تعیین کننده بود. بدون شکست دادن کلینتون در شماری از پایگاه های سنتی حزب دمکرات در مناطق صنعتی یا سابقا صنعتی، ترامپ نمی توانست به ریاست جمهوری برسد. بسیاری از کسانی که در این مناطق به او رای دادند، به برخی شعارهای ترامپ در عرصه اقتصادی امید بسته اند. سرنوشت این انتخابات آمریکا را هم اقتصاد تعیین کرد.

شعارهای اقتصادی ترامپ چه بودند؟ در یک کلام این که «عظمت آمریکا را احیا می کنم». شاید خیلی از رای دهندگان به ترامپ می دانستند «خود ساخته» بودن ترامپ افسانه ای پیش نیست و او ثروت خود را مدیون یکی از ناعادلانه ترین نمونه های اقتصاد سرمایه داری است، و می دانستند دونالد ترامپ زاده شده در خانواده ای ثروتمند است. اما قطعا خیلی ها می خواستند به افیون شعارهای ترامپ روی آورند، شعارهای کسی که می گفت نایفه اقتصادی است و می داند چگونه باید منافع آمریکا را علیه چین و سایر رقیای ایالات متحده به کرسی بنشانند. توسل به این افیون دشوار میلیونها کارگر سفیدپوست دشوار نبود، از آن رو که به درستی می دانستند ریاست جمهوری هیلاری کلینتون وضعیت آنها را بدتر خواهد کرد. آنچه این انتخاب کنندگان ترامپ نمی دانند یا ترجیح دادند ندانند این است که زمامداری ترامپ نیز وضعشان را باز هم خرابتر می کند. توصیفی که مارکس از مذهب ارائه داد برای سایر ایدئولوژی های تضمین کننده هژمونی نیز صادق است. مارکس نگفت افیون برای توده ها، بلکه از افیون توده ها سخن گفت. تفاوت ظریف در این است که اولی را کسی دیگر برایت می سازد و دومی را خودت.

سرابی که این بار نیز توده ها را به سوی خود کشید، این است که در جامعه سرمایه داری فرصت ترقی برای همه هست. در هیچ کشوری، هژمونی سرمایه داری به اندازه سرمایه داری آمریکا بر این رویا استوار نیست. نام رسمی این افسانه نیز چیزی نیست جز «رویای آمریکایی». ترامپ را به عنوان عصاره گوشتی این رویا به خورد بازندگان جهانی شدن

سرمایه داری در بزرگترین اقتصاد جهان دادند. طراحان کارزار انتخاباتی ترامپ از او کسی ساختند که با اتکا به اراده خود، ثروتی افسانه ای به هم زده است و حالا به صرافت افتاده از این اکسیر جادویی، ده ها میلیون آمریکایی دیگر را نیز مستفیض کند. افسانه ای دروغ اندر دروغ، که در آن نه از پدر ثروتمند ترامپ اثری است و نه از بارها ورشکست شدن پسر بی ادب و بی هنر عباسقلی خان. طرفداران ترامپ از این اکسیر سیراب شدند، کف بر لب آوردند و نفرت نثار کسی کردند که از نظر آنها تجسم بی اعتنائی نظم نئولیبرال به سرنوشت واماندگان از قافله بود: هیلاری کلینتون. نفرت از وال استریت با نفرت مردسالارانه از زنان گستاخ شده در هم آمیخت و موجی ساخت که ترامپ سوار بر آن به قدرت رسید.

این موج، زیر بنای پایه هایی را خالی می کند که ائتلاف سنتی لیبرالها و سوسیال دمکراتهای آمریکا بر آن استوار است. حزب دمکرات، تبلور تشکیلاتی این ائتلاف است. این حزب، هشت سال پیش توانست در پایان زمامداری فاجعه بار جرج بوش پسر، یک شخصیت آفریقایی تبار کاریسما تیک را به مظهر امید به غلبه بر میراثی از جنگ و بحران اقتصادی تبدیل کند. اما از آنجا که اوامبا بنا نداشت یا مجاز نبود از چارچوب تنگ نظام حاکم فراتر رود، برای اکثر کسانی که به او رای دادند بهبودی محسوس به ارمغان نیاورد. اوامبا در مقابل کارشکنی کنگره جمهوریخواه کاری جز تلاش برای سازش با همین کنگره نکرد. در نتیجه، دستاوردهای هشت سال حضور یک دمکرات در کاخ سفید، برای پشتیبانان اصلی او ناچیز بود. از بیمه درمانی او سیستمی ناکارآمد و دچار کمبود مزمن به جای ماند. سود رونق اقتصادی ایجاد شده بر اثر سیاست نوکینزی اوامبا یکسره به جیب امثال ترامپ رفت. ماجرای شانزده سال پیش تکرار شد. در سال ۲۰۰۰، ثروتمندانی که سالهای رونق دوره بیل کلینتون و اقتصاد نوظهور اینترنتی فریبشان کرده بود، به دنبال کسی بودند که ضامن کمترین بار مالیاتی برای آنها باشد، تا بتوانند ثروت مجازی در قالب سهام را به پول تبدیل کنند و بار خود را ببندند. جرج بوش پسر، این گونه به کاخ سفید رسید.

اکنون هم اوضاع مشابه شانزده سال پیش است. اوامبا بسیار بر ثروت بالایی ها افزوده است. آنها که هشت سال پیش رضایت دادند کسی بیاید و بانک ها و بیمه ها و شرکتهای ورشکسته را موقتا تابع دولت کند، اکنون کسی را می خواهند که قبل از هر چیز نگذارد ثروت انباشته شده در دوره رونق اوامبا مشمول مالیات زیادی شود. این، دستور کار اصلی ترامپ است.

این را هم بیافزاییم که دستور کار کلینتون نیز جز این نبود. اما کلینتون متکی بر حزبی

بود که کم مانده بود یک سوسیال دمکرات سبک قدیم کاندیدای ریاست جمهوری آن شود. کلینتون مجبور بود برخی شعارهای برنی سندرز را در برنامه خود بگنجاند. این که شمار آرای کلینتون فزون بر آرای ترامپ بود نشانگر جدایت این شعارهاست.

اما سیستم انتخابات آمریکا بر اصل «برنده همه را می برد» استوار است. در شماری از ایالتها همیشه دمکراتها و در شماری همیشه جمهوریخواهان صاحب اکثریت آرا می شوند. می ماند ایالتهایی که رقابت اصلی بر سر تسخیر آنهاست. این تمرکز رقابت بر بخشی از ایالات، به بودجه انتخاباتی خصلت اهرمی می دهد. می توان با تمرکز بودجه و تبلیغات بر معدودی از ایالات، کل کشور را تسخیر کرد.

امسال پایگاه های لیبرال حزب دمکرات مانند کالیفرنیا و نیویورک به دمکراتها وفادار ماندند اما پایگاه های سوسیال دمکرات این حزب از دست رفتند. مایکل مور مستندساز آمریکایی متولد میشیگان، مرکز صنایع اتومبیل سازی آمریکا، از اواسط سال جاری میلادی پیش بینی کرده بود ایالات صنعتی و سابقا صنعتی شمال و شمال شرقی آمریکا به ترامپ رای خواهند داد و او را به ریاست جمهوری خواهند رساند. چنین هم شد و بیش از همه خود مور از این که پیش بینی اش مو به مو به تحقق پیوست افسوس خورد. او در آستانه انتخابات گفته بود عهدشکنی می کند و با این که پس از رای هیلاری کلینتون به جنگ عراق، تصمیم گرفته بود هرگز به او رای ندهد، کلینتون را انتخاب خواهد کرد تا ترامپ رئیس جمهور نشود. حتی نوام چامسکی منتقد رادیکال کل سیستم، چها را فرا خوانده بود تا در ایالات چالشی به کلینتون رای دهند.

اما هیلاری کلینتون آبروباخته تر از آن بود که بتواند پایگاه سنتی حزب دمکرات در افشار پایینی را به اندازه کافی بسیج کند. همه، اگر هم نمی دانستند، در جریان انتخابات آگاه شدند که کلینتون و همسرش در یک دهه اخیر از سرمایه داران بیش از صد میلیون دلار پول گرفته اند. بسیاری دیدند که چگونه رهبری حزب دمکرات با تقلب و دستکاری در انتخابات مقدماتی این حزب، برنی سندرز را به سود کلینتون کنار زد. و بعد از این همه رسوایی، دیگر حتی کمک سندرز هم برای کلینتون کارساز نشد.

اگر برای اکثر طرفداران ترامپ مسئله اصلی اقتصاد بود، برای مخالفان ترامپ اما در طول کارزار انتخاباتی، مسائل دیگری عمده شدند. طراحان پروژه ترامپ، تصمیم گرفته بودند او را تبدیل به چهره ای کنند که به «درستکاری سیاسی» ادعایی سیاستمداران سنتی بی اعتناست و رک و راست سخن می گوید، یعنی به زبان مردم. اگر از مکزیکی ها بدش می آید، ...

ادامه در صفحه ۴

اتاق های فکر و آزادی فرهنگ و هنر

فرخ نعمت‌پور



بداداشت سیاسی کار آنلاین

به قول روزنامه آرمان، تالار وحدت، روزی که علی جنتی به طور رسمی از وزارت ارشاد خداحافظی کرد و مسئولیت این وزارتخانه را به سید رضا صالحی امیری سپرد، شاهد لبخندها و اخم‌ها بود.

اما چرا لبخندها و اخم‌ها با هم؟ شاید بتوان گفت بیشتر باید تنها و تنها از اخم‌ها گفت، زیرا با سخنانی که علی جنتی در این روز به زبان می‌آورد، چنان عمق فاجعه را در این وزارتخانه که با فرهنگ کشور در تماس مستقیم است به نمایش می‌گذارد که مو بر تن هر انسان آزاده و شریفی راست می‌کند.

او در سخنان خود از وجود افرادی با سلیقه‌های متنوع در حوزه فرهنگ می‌گوید که در هیچ حوزه دیگری به این وسعت موجود نیستند، اما همزمان گروه‌هایی در میان آنان وجود دارند که توقع دارند فقط و فقط سلیقه‌های آنان اعمال شود! او از اتاق‌های فکر مربوط به این جریان می‌گوید که تمام آنچه که در کشور منتشر می‌شود را رصد و مطالعه می‌کنند و هر جایی که پاراگرافی وجود داشته باشد که با سلیقه آنها همخوانی ندارد، یا عکسی که مناسب با سلیقه آنها نیست و منتشر شده است بلافاصله شروع به تهیه جزوه می‌کنند و آن را در اختیار ائمه جمعه قرار می‌دهند تا نشان بدهند فرهنگ کشور به ولنگاری کشیده شده است. او نهایتاً معتقد است که نمی‌توان کشور را با یک سلیقه اداره کرد، و می‌گوید که امیدبخشی و نشاط، خصوصاً نیاز به اصحاب فرهنگ دارد.

تماس پیدا می‌کند و بنوبه خود می‌تواند حاشیه‌های بیشتری جهت ابراز وجود تنوع واقعی فرهنگی در کشور فراهم نماید.

اما آیا همین تنوع مورد نظر آقای جنتی، به فرض اجرای آن، می‌تواند جوابگوی نیاز جامعه و کشور در حوزه فرهنگ باشد؟ بی‌گمان نه! اما همین اقدام هم در صورت موفقیت می‌تواند فضای کشور را بنوعی متحول کند و لاف‌قل تجر فکری و سلیقه را به عقب براند. ولی متأسفانه تاکنون نه تنها این امر بوقوع نپیوسته است، بلکه آنچه شاهدش هستیم همانا تداوم انحصارگرایی و تجرر با حاشیه‌هایی چند از مرکزگرایی می‌باشد که امکان چاپ، نشر و نمایش بعضی از آثار هنری را فراهم می‌آورد.

جامعه ایران بشدت نیاز به یک تحول اساسی در بعد آزادی فرهنگ و هنر دارد. تحولی که خود را در مختصات مدرن و پسا مدرن باز می‌یابد که مشخصه اساسی آن امکان ارائه هنر و فرهنگ در ابعاد ست که با شخصیت هنر معاصر می‌خواند. محجربین، سکس و ارزشهای اخلاقی را در حالی بهانه سانسور خود کرده‌اند که جامعه ایران به یمن قدرت سیاسی آنان دچار بحران در حوزه ارزشهاست. تن فروشی، دروغ و اعتیاد حتی به اعتراف خود مسئولین رژیم در ایران بیداد می‌کند. آنان نمی‌خواهند بفهمند که بخشی از پروسه انسانی کردن محیط زندگی بشری، امکان تماس هنری با همان مقولاتی است که می‌تواند درک ما را از آنها به مرحله دیگری ارتقا بخشد، و این تنها در سایه آزادی امکان پذیر است.

بی‌گمان آنچه در این گلابه و یا انتقاد علی جنتی مورد توجه است همانا گروه‌های فشار و آن دسته از جناح‌های درون نظام هستند که خود را در طیف حجتیه‌ای‌ها، اصولگرایان، ائمه جمعه، رده‌های ایده‌ئولوژیک سپاه، بسیج و البته با پشتیبانی بی‌دریغ بیت رهبری باز می‌یابند. نیروهائی که ستوان فقرات نظام هستند و تاکنون علیرغم تمام فراز و نشیب‌های موجود در صحنه سیاسی کشور، آنانند که حرف آخر را در مورد مسیر تحولات فرهنگی می‌زنند.

نگاه و اندیشه انتقادی آقای علی جنتی در نوع خود قابل تامل و قابل تحسین است. او در مقام اجرائی یک وزارتخانه که با بدنه جامعه در تماس است، بی‌گمان واقع بینانه‌تر از نیروهائی حرکت می‌کند که او آنان را به انحصارگرایی در حوزه فرهنگ متهم می‌کند، و چنانکه در حرف‌ها و گفته‌هایش مشاهده می‌کنیم، برای برون رفت از وضعیت بحرانی موجود، او یک نوع پلورالیسم را در حوزه فرهنگ پیشنهاد می‌کند تا بتواند جوابگوی نیازهای کشور باشد. اگرچه نفی یک سلیقه از جانب وی، الزاماً به معنای قبول سلاطین در یک حوزه مدرن و سکولار نیست.

در واقع آنچه که وی حامل و پشتیبانش می‌باشد، سلاطینی است که عمدتاً در همان حوزه نگاه دینی و رسمی نظام موجودند، اما انحصارگرایان آن را هم بر نمی‌تابند. سلاطینی که اگر در سطح لازم و وسیع امکان بروز داشته باشند موجب شکستن فضای انحصاری در بعد فرهنگ در کشور می‌شود، امری که با پلورالیسم نگاه دینی

هر کسی از ...

ادامه از صفحه ۳

این تمایل خود را پنهان نمی‌کند. اگر احترامی برای زنان قائل نیست، همان‌گونه سخن می‌گوید که فکر می‌کند. در نتیجه هر چه ترامپ به این و آن ... بد و بیراه گفت، هر چه سخنان رکیک از او منتشر شد، هر چه ماهیت عمیقاً ضد زن و نژادپرستش رو شد، از آرای او کم نشد. خودش گفت می‌تواند روز روشن وسط نیویورک آدم بکشد بدون این که این باعث شود کمتر به او رای دهند.

نگاهی به سیاست خارجی آمریکا نیز ضروری است. ترامپ از یک سو وعده داده است سیاست‌هایی را تغییر دهد که به زعم جمهوریخواهان آمریکا موضع این کشور را تضعیف کرده اند، از جمله توافق هسته‌ای با ایران. از سوی دیگر، ترامپ در جریان کارزار انتخاباتی خود از این سخن گفت که آمریکا دیگر نباید به دنبال تغییر رژیم در کشورهای دیگر باشد. او همچنین گفته است که می‌خواهد با روسیه در مورد بحرانهای مورد اختلاف دو کشور به توافق برسد. همین سخنان متناقض، بسیاری را سردرگم کرده است.

ولادیمیر پوتین از مدتها پیش کمابیش آشکار جانب ترامپ را گرفت و چند ماه پیش از ترامپ به عنوان آدمی با استعداد سخن گفت. اما ترامپ نماینده حزبی است که همواره از سیاست زورگویانه تری در روابط با کشورهای دیگر دفاع کرده است. بعید است اکثریت دست راستی کنگره و کهنه کاران جمهوریخواهی که از آنها به عنوان اعضای احتمالی کابینه ترامپ نام برده می‌شود، خواب نما شوند و به اعتدال روی آورند. اینان از همان آغاز مذاکرات انمی با ایران، سعی کردند این مذاکرات به نتیجه نرسد. با ازسرگیری روابط آمریکا و کوبا مخالفت کردند. بسیاری از آنها از اساس منکر نقش بشر در گرم شدن زمین اند و مخالف توافق کنفرانس پاریس برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای.

از این رو است که کره زمین، بازنده انتخابات هشتم نوامبر آمریکاست. به احتمال بسیار زیاد، دولت ترامپ توافق پاریس را اجرا نخواهد کرد. قابل دسترس ترین امکان ترامپ برای راضی کردن بخشی از رای دهندگان، این است که معادن تعطیل شده زغال سنگ را با کمک های دولتی به راه اندازد و با کمترین محدودیتهای زیست محیطی مجوز استخراج نفت و گاز صادر کند. اگر چنین شود، طرفهای دیگر توافق پاریس مانند چین و هند نیز خود را متعهد به رعایت این توافق نخواهند دید. آنگاه بر سرنوشت این کره خاکی باید گریست.

هجدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ فرامی‌رسد پرستو فروهر



امسال نیز به تهران خواهیم رفت تا در سالروز قتل پدرمادرم، **داریوش و پروانه فروهر**، یادشان را در خانه و قتلگاه آنان گرامی داریم. در آستانه‌ی این سفر شما را به یادآوری، به تلاش برای روشننگری و دادخواهی این جنایت‌ها، و به گرامی‌داشت یاد قربانیان، **پروانه فروهر، داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر بنده، مجید شریف، پیروز دوانی، حمید حاجی‌زاده** و فرزند خردسالش **کارون** فرامی‌خوانم.

از سال‌ها پیش از آن پاییز شوم ۷۷ دگراندیشان ایرانی، در درون و بیرون کشور، قربانی قتل‌های سیاسی شده‌اند؛ فرآیند مخوفی که از سوی ساختار قدرت در ایران به قصد سرکوب ظرفیت‌های دگراندیشی و کانون‌های اعتراض در جامعه به اجرا درآمد، جان شریف آدمی و عزم انسانی او را برای دست‌یابی به آزادی و عدالت در تله‌ی خشونت و وحشت گرفتار کرد، و رد خونینی از بیداد بر تاریخ سرزمین ما کشید.

قتل‌های سیاسی آذر ۷۷ اما نقطه‌ی عطفی در این روند رقم زد؛ زیر فشار اعتراض گسترده‌ی افکار عمومی، به طور رسمی از سوی نهادهای حاکم در ایران اعتراف شد که مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مسئول طرح‌ریزی و اجرای این جنایت‌ها بوده‌اند. این اعتراف هولناک، نه تنها به انزجار عمومی دامن زد، که در ابتدا موجی از امید نیز برانگیخت که با دادرسی عادلانه‌ی این قتل‌ها ابعاد خشونت سازمان‌یافته‌ی نهادهای حکومتی بر ضد دگراندیشان افشا، دستوردهندگان و مأموران اجرای این جنایت‌ها وادار به پاسخگویی، و نهادهای امنیتی ملزم به حقوق فردی و اجتماعی دگراندیشان خواهند شد. اما عملکرد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در پیگیری قتل‌ها، که نمایشی رسوا از جوسازی‌ها و خلافکاری‌های حقوقی بود، خط بطلان بر این امید کشید. این روند ناحق تا آنجا پیش رفت که به سرکوب آنان که برای روشننگری و دادخواهی تلاش می‌کردند، رسید و پس از گذشت زمان کوتاهی حتی گرامی‌داشت قربانیان ممنوع شد.

اکنون هجده سال می‌گذرد، سال‌های یادآوری و پافشاری بر لزوم یک دادرسی عادلانه، سال‌های ایستادگی بر حق بزرگداشت قربانیان، سال‌های شکل‌گیری حرکتی دادخواهانه.

اگرچه تلاش من برای همراهی با این حرکت و پیشبرد آن همواره با تهدیدها و دشواری‌های تحمیلی روبرو بوده اما در این یک سال و نیم گذشته تجاوزها ابعاد گسترده‌تری از محیط زندگی و کار من را هدف گرفته‌اند.

در سال گذشته دو بار دستبرد و آسیب به خانه‌ی پدرمادرم زده شده است، به مکانی که در حافظه‌ی جمعی نمادی از یادآوری و ایستادگی و برای من مکان پیوند با عزیزان جان‌باخته‌ام است، با یادها و یادگارهای بیشمار آنان. اشیاء و مکان با تاریخ صاحبان پیوند عمیقی خورده‌اند. اشیاء را که از پیکره‌ی مکان بکنند این تاریخ انسان است که از دست می‌رود تا جایش را فراموشی بگیرد. اعمال ممنوعیت شغلی به من در ایران نیز در طی این مدت بالا گرفت تا سرانجام که در بهار امسال تهاجم چنان ابعادی یافت که تصویرش را هم نمی‌کردم. موجی از تهدید و توهین و ناسزا به راه انداختند، به ناحق اتهام «توهین به مقدسات» زدند، تا نه تنها تصویر معوجی از من بازنمایند و تعهد اجتماعی مرا زیر سؤال ببرند، که بر انزوا و ممنوعیت‌های تحمیلی بر من نیز بیش از پیش دامن بزنند.

سپس چند هفته‌ی پیش احضارنامه‌ای از شعبه‌ی دوم بازپرسی دادرسی ناحیه ۲۲ شهید مقدس (اوین) به خانه‌ی پدرمادرم در تهران فرستادند تا برای «اخذ توضیح در مورد اتهامات مندرج در پرونده» به این نهاد مراجعه کنم. چرایی و چیستی «اتهامات» پیرو روال غریب این دستگاه بر احضارشونده مخفی می‌ماند تا روز مراجعه، که حالا موکول به دوم آذرماه شده است.

اگرچه نمی‌توانم درباره‌ی پرونده‌ای که چند و چون آن برایم نامعلوم است داوری کنم اما، به استناد آنچه در این سال‌های تلاش برای دادخواهی از سر گذرانده‌ام، می‌دانم که این فشارها تنها برای خاموش کردن آن شعله‌ی کوچکی است که در خانه و قتلگاه فروهرها همچنان روشن مانده است، برای تحمیل سکوت و فراموشی است به حافظه‌ی جمعی، برای وادار کردن ما دادخواهان به پا پس کشیدن و تسلیم در برابر تهدیدها و تحمیل‌های بی‌وقفه، برای جانداختن روایت حکومتی از سرکوب و قتل دگراندیشان، و برای تحمیل فراموشی و تحریف به مبارزه‌ی سیاسی و چرایی قتل فروهرها.

تصمیم‌گیری در این برهه برای من تنها شامل سفر پیش‌رو نبوده، که تعیین‌کننده‌ی امکان من برای سفر به ایران است، به سرزمینی که در آن بزرگ شده‌ام، خانه‌ی کودکی‌ام آنجاست، مکان زیست و تلاش و قتل پدرمادرم است، آنجا که بستگان و دوستان عزیزم دارم، و خود را همراه و همدل آن مردمانی می‌دانم که با صبوری و پایداری تلاش می‌کنند تا جامعه‌ای آزادتر بسازند.

تصمیم در اینجا همچنین برای من تعیین‌کننده‌ی مسیر دادخواهی قتل پدرمادرم است؛ آیا می‌خواهم همچنان آن خلاء را، که پی‌آمد قتل آنان است، بازنمایی کنم؟ آیا چشم‌پوشی بر این خلاء ساده نخواهد شد اگر من از مکانی که نماد آن است دور بمانم، و آن خانه و قتلگاه را به متروکگی بسپارم؟ اگر خلاء نادیده بماند یادآوری نیز محو خواهد شد.

به همه‌ی این دلایل به زودی به تهران خواهیم رفت و امیدوارم به همدلی و پشتیبانی شما.

یکم آذرماه، سالروز قتل سیاسی داریوش و پروانه فروهر، به زودی فرامی‌رسد. آنان را به یاد آوریم و خواهان دادخواهی جنایت‌های سیاسی در ایران باشیم. اگر شما در این روز در تهران هستید خانه و قتلگاه فروهرها را تنها نگذارید. اگرچه دادخواهی جنایت‌های سیاسی نیازمند تلاش پیگیری است که نباید تنها به برگزاری سالگردها محدود بماند، اما می‌توان از بار عاطفی و معنایی چنین مناسبت‌هایی مدد جست تا با صیقل حافظه‌ی جمعی و یادآوری مسئولیت مدنی و اخلاقی به گستره و عمق همبستگی اجتماعی برای پیشبرد دادخواهی افزود.

داد خواهیم این بیداد را!

گرامی باد نام و یاد جانباختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد



نگذاریم اقلیم کردستان وخیم تر از آنی شود که هست!

فرخ نعمت‌پور

- جمهوری اسلامی کماکان از زبان زور و تهدید استفاده می کند و بجز سرکوب و کشت و کشتار، راه حل دیگری برای مسئله حقوق مردم کردستان ایران ارائه نمی دهد. جمهوری اسلامی، عملیات مسلحانه احزاب مسلح کرد ایرانی را بهانه اقدامات خشن خود کرده است، و این در حالیست که عمل مسلحانه یکی از پیامدهای وضعیت کنونیست و رژیم معقول و معتدل معمولاً از روش سیاسی برای حل معضلات پیش آمده استفاده می کند.

- زبان نظام دباغ که به اتحادیه میهنی نزدیک است، با زبان سفین دزه‌ای که به پارتی یعنی حزب دمکرات کردستان عراق نزدیک است، فرق می کند. اتحادیه میهنی بعنوان نیروئی که با ایران روابط نزدیکتری دارد، همسوئی بیشتری با جمهوری اسلامی و خواسته‌های نشان می دهد، این در حالیست که سفین دزه‌ای که به پارتی نزدیک است و اخیراً حزب متبوعش در مناطق تحت نفوذ خود، درست در نقطه مرزی پایگاهی برای حزب دمکرات کردستان ایران هم فراهم کرده است، به سیاست دیگری جهت حل این معضل روی آورده است. این حزب سعی می کند در نهایت از وضعیت پیش آمده در جهت ستاندن امتیاز از جمهوری اسلامی استفاده کند و بدین ترتیب به تقویت خود و آن جبهه منطقه‌ای مباردت ورزد که خود را در آن می یابد. اشاره او به کمیته امنیت مشترک میان جمهوری اسلامی و اقلیم کردستان، بازگرداندن سیاست به پشت درهای بسته‌ای است که افکار عمومی و از جمله حزب دمکرات کردستان ایران می تواند از پیامدهای آن بی اطلاع نگه داشته شوند. با توجه به سخنان مقامات جمهوری اسلامی و آقای دزه‌ای، چنین به نظر می رسد که پارتی مایل به اتخاذ سیاست اتحادیه میهنی در این مورد نیست که این به معنای تشدید بیشتر بحران رابطه میان جمهوری اسلامی و پارتی خواهد بود.

جمهوری اسلامی کماکان از زبان زور و تهدید استفاده می کند و بجز سرکوب و کشت و کشتار، راه حل دیگری برای مسئله حقوق مردم کردستان ایران ارائه نمی دهد

- تجربه نشان داده است که جمهوری اسلامی می تواند تهدیدهای خود را عملی سازد. کردستان عراق در دهه نود میلادی شاهد حرکات نظامی ایران در عمق خاک خود علیه نیروهای مسلح کرد ایرانی بوده است. پس این بار هم با توجه به نیاز ایران به امنیت داخلی جهت جذب سرمایه خارجی و نیز تمرکز بیشتر در رقابتهای منطقه‌ای، تهدید محمد حسین رجیبی می تواند عملی شود، و اگر چنین وضعیتی پیش بیاید، ...

جانشین دبیرکل) که "با مسئولیت می گویم عقب نمی کشیم و زیر بار هیچ فشاری از سوی اقلیم کردستان نمی رویم، و ملزم به اجرای هیچ مفادی نیستیم که به ضرر کردهای ایران باشد، و بر اثر فشار جمهوری اسلامی تدوین شده باشد." (نقل به معنی)

بعد از سفر هیئت بلندپایه‌ای از اتحادیه میهنی به ایران و استقبال از آنان در سطوح بالا، همین حزب از حزب دمکرات کردستان ایران خواسته که به عملیات نظامی خود در کردستان ایران پایان دهد

در ادامه همین روند، سرلشکر یحیی رحیم صفوی، مشاور و دستیار ارشد نظامی علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی، درباره احتمال استقلال کردستان عراق هشدار داده و گفته است که کردهای عراق "ریشه آریایی" دارند و "زبان شان فارسی است! و باید در این بازی سیاسی مراقب باشند چرا که از ایران فاصله بگیرند ضرر خواهند کرد." رحیم صفوی در ادامه اظهار داشته که "نسبت به اینکه بارزانی به کنسولگری سعودی ها اجازه داده به ضد انقلاب ایران سلاح بدهند هشدار می دهیم و بارزانی ها باید بدانند مدیون ایرانی‌ها هستند." همین شخص در ادامه گفته که "داعشی ها تا نزدیک اربیل پیش رفتند و جمهوری اسلامی به کمک آنها رفت و اربیل را نجات داد، اما نگرانیم که اقلیم کردستان نسبت به دولت مرکزی عراق واگرایی پیدا کند که ما این واگرایی را نمی‌پسندیم،... بعید است که آنها (کردهای عراق) بدون حمایت ایران موفقیتی داشته باشند. چون آنها به نوعی محصور هستند و فقط راه هوایی دارند." او در ادامه اظهار داشته که در اقلیم کردی عراق روابط طالبانی با ایران خوب است، اما با بارزانی ها چنین نیست. این در حالیست که آقای سفین دزه ای، سخنگوی حکومت اقلیم کردستان عراق در گفتگو با بی‌بی‌سی فارسی اتهامات مطرح شده از سوی مقامات جمهوری اسلامی ایران مبنی بر مسلح شدن گروه های کرد ایرانی مخالف در اقلیم کردستان از سوی عربستان سعودی را به کلی بی پایه و اساس خوانده است. او اظهار داشته که کمیته مشترک امنیتی حکومت اقلیم کردستان و جمهوری اسلامی وجود دارد و بسیار هم فعال و موثر است. و خواستار آن شده که این مورد هم می تواند یکی از مسائلی باشد که در همین کمیته مورد بررسی و رسیدگی قرار گیرد.

در رابطه با مسائل پیش آمده می توان موارد زیر را فرمول بندی کرد:

نابر وقایعی که اخیراً روی داده‌اند، می توان به جرات گفت که وضعیت احزاب مسلح کرد ایرانی و بطور اخص حزب دمکرات کردستان ایران در اقلیم کردستان و نیز رابطه جمهوری اسلامی با این اقلیم، دارد بتدریج وارد فاز دیگری می شود که بوضوح آن را از شرایط چند ماه پیش متمایز می کند، شرایطی که انتظار آن می رود آرام آرام عمق بیشتری پیدا کند.

مختصات این تغییرات به احتمال زیاد چنین خواهند بود: ۱ - در مناطق تحت نفوذ اتحادیه میهنی این جریان‌های سیاسی (بویژه حزب دمکرات کردستان ایران) با محدودیتهای بیشتری مواجه خواهند شد، محدودیتهایی که شاید شامل تضیقات امنیتی و نظامی هم بشود، و از روابط اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی مختصات دیگری بخود خواهد گرفت که از جمله هماهنگی بیشتر آن با دولت ایران از ویژگیهای آن خواهد بود. تشدید بحران سیاسی، اقتصادی و نظامی در اقلیم، زمینه این تغییر است و نیاز اتحادیه میهنی به ادامه زندگی و در رقابت سنگینی که با دیگر احزاب بویژه پارتی قرار دارد، عنصر دیگری ست در تحریک آن.

اتحادیه میهنی بعنوان نیروئی که با ایران روابط نزدیکتری دارد، همسوئی بیشتری با جمهوری اسلامی و خواسته‌های نشان می دهد

و اما به فاکتورها برگردیم، فاکتهایی که در چند سال اخیر بی سابقه بوده‌اند، و در خود حامل عناصر تغییرات جدی در آینده.

فرمانده سپاه بیت المقدس کردستان، سردار محمد حسین رجیبی در واکنش به تحركات نظامی حزب دمکرات کردستان ایران گفته که "خرابکاری‌های ضدانقلاب را بی‌پاسخ نخواهیم گذاشت." هفته گذشته ناظم دباغ، نماینده اقلیم کردستان در تهران با محکوم کردن عملیات مسلحانه احزاب کرد ایرانی، گفته بود که "سران این گروه‌ها با سران اقلیم توافق کردند که به قرارداد خود پایبند باشند و تذکر داده شد اگر به توافقات پایبند نباشند، باید منتظر واکنش باشند." بعد از سفر هیئت بلندپایه‌ای از اتحادیه میهنی به ایران و استقبال از آنان در سطوح بالا، همین حزب از حزب دمکرات کردستان ایران خواسته که به عملیات نظامی خود در کردستان ایران پایان دهد، این در حالیست که حزب دمکرات در طی واکنشی اعلام داشته (از زبان

آزار جنسی در محیط کار: تابویی که باید شکست



اکرم احقافی

نتیجه حاشیه نشین شده و از متن می‌گیرند. در مورد مصادیق آزار روانی می‌توان به مواردی دیگری همچون تحقیر زنان و توهین به آنها از طریق واگذاری کارهای حاشیه ای و پست به سبب جنسیت، توهین، تحقیر و بددهنی به زنان به سبب جنسیت و همچنین بدگویی و زدن انواع تهمت های ناروا و شایعه پراکنی در مورد زنان به منظور قدرت نمایی یا انتقام جویی اشاره کرد.

گاهی شدت تاثیر آزار بر زنان در محیط کار به خصوص آزار جنسی آن چنان است که زنانی که هرگز مورد آزار قرار نگرفته اند، اغلب دچار اضطراب هایی مشابه زنانی که مورد آزار قرار گرفته اند، می شوند.

آزارهای جنسی در محیط کار، دو نیاز اساسی از جمله نیاز امنیت و نیاز به احساس آزادی و قدرتمندی را از زنان سلب می کند و در نهایت تاثیر منفی بر سلامت روانی آنها می گذارد که در این ارتباط می توان به مسائلی چون افسردگی، اضطراب و خشونت اشاره کرد.

این نوع آزارها، زنان را از تحقق توان بالقوه شان باز می دارند و برخی از آنان با توجه به این شرایط ترجیح می دهند که محل کار خود را ترک کنند گرچه همچنان این تجربه ناخوشایند در محیط کار تا مدت ها در ذهن آنها باقی می ماند.

نگاهی به آزار جنسی در پژوهش ها

در تعریف این آزار می توان گفت هرگونه توجه نشان دادن نسبت به بدن زن بدون توافق صریح یا ضمنی زن، مشروط بر آنکه ماهیت جنسی داشته باشد آزار جنسی به شمار می آید. در تعریف دیگری، آزار جنسی برابر با تحمیل تقاضای جنسی بر فرد بدون در نظر گرفتن رضایت اوست و این امر عموماً در متنی رخ می دهد که مناسبات قدرت نابرابر است.

آزار جنسی از جمله در محیط کار ممکن است رویدادی منفرد یا یک الگوی رفتاری پیوسته و ثابت باشد. موضوع آزار جنسی در محیط های کاری از سال ۱۹۷۰ به بعد مورد توجه دانش پژوهان غربی قرار گرفت و در ادامه تحقیقات کمی و کیفی بسیاری در ارتباط با آن انجام شد، البته علاوه بر کشورهای غربی در سایر کشورها نیز بحث خشونت و آزار جنسی علیه زنان از اهمیت خاصی برخوردار است برای مثال در تحقیقی که در سال ۲۰۰۸ در نیجریه صورت گرفت اکثر پاسخگویان تجربه آزار جنسی از سوی رئیس ها و کارمندان سطوح بالاتر از خود را داشتند.

در تحقیقاتی که انجام شده دو نوع آزار جنسی در محیط کار قابل تفکیک است گاهی این آزار جنسی به منزله پاداش محسوب می شود و سرپرست یا رئیس تقاضای جنسی را با قول موقعیت شغلی بهتر و یا منافع بیشتر به کارمندان زن می دهد. در نوع دیگر که از آن به عنوان الگوی رفتاری خصمانه یاد می شود، ...

ادامه در صفحه ۸

محیط کار روا داشته می شود خشونت «روانی» و «جنسی» است و مشکلی که در این میان وجود دارد پنهان بودن خشونت روانی و تابو بودن بیان این نوع خشونت ها است. همین موضوع باعث می شود در صحنه عمومی اجتماع کمتر به آنها پرداخته شود؛ با این وجود، برخی از کشورهای جهان با بررسی و مطالعه آزار جنسی و اثبات فراگیر بودن آن در میان زنان شاغل، توانسته اند قوانینی را علیه مجرمان این گونه آزارها تصویب کنند تا این خشونت ها از طریق محاکم قضایی قابل پیگیری باشد که در این میان گفته می شود کشورهای آمریکا و انگلیس پیشرفته ترین قوانین را در این زمینه وضع کرده اند، چنان که قربانیان این نوع آزارها در این دو کشور با اظهارشکایت و بدون نیاز به ارائه مدرکی می توانند حق خود را مطالبه کنند.

آزار زنان در محیط کار چیست؟

به طور کلی آزارها و مزاحمت های موجود در محیط کار حیطة وسیعی از رفتارهای ناخوشایند را در بر می گیرد که می توان آنها را به صورت جزئی به مزاحمت کلامی، غیر کلامی، مزاحمت های جسمی و مزاحمت های روانی تقسیم بندی کرد.

در موضوع مزاحمت های کلامی می توان به مواردی چون گفتن داستان ها، شوخی ها و طنزهای جنسی، پرسیدن سوالاتی در مورد زندگی شخصی یا جنسی فرد، کنایه های جنسی در گفتار، اظهار نظر در مورد ظاهر و پوشش فرد، دادن پیشنهادات یا دعوت جنسی ناخواسته، درخواست های مکرر برای قرار ملاقات یا رابطه در خارج از محیط کار و یا توصیفات و نظرات جنسی معذب آور در رابطه با شکل یا کیفیت اعضای بدن، اشاره کرد.

در موضوع مزاحمت های غیر کلامی مسائلی مانند نشان دادن تصاویر نامناسب جنسی، چشم چرانی، چشمک زدن، فرستادن و ارسال نامه، یادداشت، پیامک و تصاویر جنسی مورد توجه است.

لمس کردن، نوازش کردن، سر راه شخص ایستادن و مانع عبور او شدن، برخورد جنسی تحمیلی و نزدیک شدن زیاد به زن در موقع کاراز مصادیق مزاحمت های فیزیکی و یا جسمی است.

چرا آزار علیه زنان در محیط کار وجود دارد؟

معمولاً آزار یا خشونت روانی به عنوان ابزار نیرومندی جهت مطیع ساختن دختران و زنان استفاده می شود و این آزار در زندگی شغلی و اجتماعی منجر به سرکوب زنان در محیط کار و تقلیل حس پیشرفت در آنها می شود. مردان گاهی آنقدر همکار زن خود را دست کم می گیرند و آنها را ناتوان می انگارند که به تدریج زنان باور می کنند فاقد کارایی بوده و نمی توانند با مردان به رقابت برخیزند در

تا چند دهه پیش کار و اشتغال زنان در خارج از خانه با محدودیت های زیادی مواجه بود و برای مردان و حتی خود زنان غیرقابل تصور بود که آنها غیر از خانه داری و مراقبت از فرزندان، به فعالیت و اشتغال درآمدزا در خارج از خانه بپردازند، با گذشت زمان و حضور بیشتر زنان در عرصه فعالیت های اجتماعی و تحصیلی، ... آنها به تدریج وارد بازار کار شدند و بخش های مهمی از بازار اشتغال را به دست گرفتند.

اگرچه این پیشرفت زنان در عرصه اجتماعی، رضایت بخش و تحسین برانگیز است اما با نگاهی عمیق تر و موشکافانه تر به اشتغال زنان و مسائل و مشکلات آنان در محیط کار، به مواردی برمی خوریم که چندان رضایت بخش نیست. علاوه بر این، افزایش کمی زنان در محیط کار دلیلی بر وجود امنیت روانی، فکری و جسمی برای آنان در این محیط نیست. زنان شاغل نه تنها درگیر مسائل مربوط به کمی حقوق، دستمزد و عدم تساوی شغلی و ... اند، بلکه آزار و سوء استفاده از آنان در محیط کار، موضوعی است که امنیت روانی و آینده شغلی زنان را به شدت به چالش کشانده و بعضاً حس فرودستی و تبعیض را در آنان تقویت کرده است.

خشونت علیه زنان یک پدیده تاریخی است

زنان در طول تاریخ به خاطر جنسیتشان همواره مورد تبعیض و خشونت قرار گرفته اند. این خشونت و تبعیض طیف وسیعی را در بر می گیرد که آزار جنسی یکی از انواع این رفتارها محسوب می شود. خشونت علیه زنان همواره به عنوان یک شیوه مشروع جهت اعمال سلطه مردانه بوده است و به عبارت دیگر نوعی کنترل اجتماعی است که مستقیماً از ساختار جامعه مرد سالار برمی خیزد، اگرچه امروز خشونت علیه زنان به صورت عام و آزار جنسی به صورت خاص قبیح شمره می شود ولی با توجه به زمینه های تاریخی و سنتی که بر آن وجود دارد هنوز در برخی از موارد از مشروعیت برخوردار است.

آزار زنان در محیط کار

آزار در محیط کار اعم از جنسی و غیر جنسی در کمین تمام زنان شاغل در سطوح مختلف شغلی و اجتماعی قرار دارد گرچه نوع آزار و خشونت بسته به پایگاه اجتماعی و اقتصادی زنان و همچنین محیطی که در آن مشغول به کار هستند، متفاوت است.

در یک نگاه کلان آزارزنان در محیط کار جزئی از خشونت علیه زنان در محیط های عمومی تلقی می شود و درمقایسه با خشونت خانوادگی که در یک محیط خصوصی، صورت می گیرد این نوع خشونت در عرصه ی عمومی روی می دهد.

طبق تحقیقات، اکثر آزارهایی که بر زنان در

آزار جنسی ...

ادامه از صفحه ۷

فرد آزاردهنده زن را به شدت معذب می کند برای او محیط کاری را تحمل ناپذیر می سازد، چنان که زن در صورت عدم پذیرش در خواست مورد اشاره، با تهدید از دست دادن شغل روبرو می شود.

در یک بررسی کلی در مورد علت قربانی شدن زنان در محیط کار می توان به دلایلی مانند عدم تعادل قدرت میان مجرم و قربانی، فقدان نظارت کارآمد و موثر بر محیط های کار به خصوص در بخش خصوصی، نگرش نادرست به زنان شاغل و مقصر دانستن آنها در ارتباط با وقوع این آزار، توجه به زنان به عنوان ابژه های جنسی و... اشاره کرد...

طبق بررسی های انجام شده زنانی که در مرتبه شغلی پایین تری قرار دارند و با محدودیت های بیشتری برای انتخاب شغل مواجه هستند بیشتر از زنان دیگر در معرض این نوع آزارها قرار می گیرند.

بر اساس مصاحبه های میدانی صورت گرفته در برخی از پایان نامه های دانشجویی با محوریت این موضوع، آزار جنسی علیه زنان تازه کار بیشتر از زنانی است که در محیط کار خود از سابقه بالاتری برخوردارند. در بحث آزار جنسی همانطور که پیش از این اشاره شد، عواملی مثل تحصیلات، وضعیت تاهل، مرتبه شغلی، درآمد و نوع محیط کار از مولفه های تاثیرگذار است.

از دیگر سو در تقسیم بندی نوع محیط کار به سه بخش دولتی، نیمه خصوصی و خصوصی بر اساس تحقیقات انجام شده میزان خشونت و آزار جنسی در بخش خصوصی بیشتر از دو بخش دیگر است.

در بیان علت این موضوع می توان به این مسئله اشاره کرد که در بخش خصوصی بعضا نظارت دقیقی بر رفتار کارمندان وجود ندارد. در گزینش کارمندان دقت چندانی نمی شود و از دیگر سو عواملی مانند ساعت کار طولانی و تعداد محدود کارکنان نیز در این ارتباط موثر است و این عوامل همه فرصت های بیشتری را برای آزاردهندگان ایجاد می کند. چنان که در همین راستا می توان به این موضوع اشاره کرد که بنا بر تجربیات قربانیان، آزار جنسی بیشتر در محیط خلوت و در زمانی صورت گرفته که آزاردهنده با قربانی تنها بوده است.

از دیگر سو، به نظر می رسد که هر چه تعداد مردان در محیط کار بیشتر از زنان باشد احتمال وقوع این آزار نیز افزایش پیدا می کند، چنانکه بر اساس مطالعات صورت گرفته زنان در مشاغلی که مردان بر آن مسلط هستند، بیشتر در معرض آسیب قرار می گیرند، در این میان بحث سلسله مراتب قدرت و تعدد مردان حاضر در محیط کار موثر است.

در مواردی گزارش شده است مردانی که در سطوح پایین تر اجتماع قرار دارند و عموماً جزو کارگران و کارمندان هم رتبه محسوب می شوند در ارتباط با آزار جنسی فرد قربانی با یکدیگر همکاری می کنند که نمود آن بیشتر در موضوع صحبت از مسائل جنسی در محیط کار تبلور می یابد و به نوعی آنها درصدد هستند خلاء بی قدرتی شان در محیط کار

را به این نحو جبران کنند. ولی به طور معمول تجربه آزار جنسی در مکان هایی رخ می دهد که مناسبات قدرت در میان زنان و مردان به شدت نامساوی است. زنان به طور معمول این آزارها را در عوامل ساختاری، اجتماعی، فرهنگی و نهادی جست و جو می کنند و آن را نمودی از نابرابری جنسیتی و قدرت مردانه قلمداد می کنند.

ویژگی های رفتاری قربانیان مانند سادگی، نداشتن جرات اعتراض، کوتاه آمدن و در مواردی اعتماد کردن بیش از اندازه، درد دل کردن و صمیمی شدن با مجرم در افزایش احتمال وقوع چنین آزارهایی می تواند موثر باشد.

برخی در این قضیه به اشتباه نوع پوشش زنان را نیز به عنوان یک عامل مطرح می کنند در صورتی که می توان گفت پوشش معیار تعیین کننده ای در این زمینه نیست چرا که زنانی نیز بوده اند که با وجود داشتن پوشش رسمی در محیط کار خود مورد آزار قرار گرفته اند.

در بررسی علل این موضوع می توان به موضوع دیگری همچون عدم تمایز جنس از جنسیت از سوی برخی مردان آزارگر نیز اشاره داشت. چنانکه بر طبق گفته برخی از محققان بعضی از مردان نمی توانند بین جنس و جنسیت تفکیک قائل شوند و بر اساس نگاه شیء انگارانه زنان را در محیط کار مورد آزار قرار می دهند. در همین چارچوب آنها به زنان در محیط کار به عنوان سوژه های جنسی و تأمین کننده نیازهای خود می نگرند و از دیگر سو به نظر می رسد تفاوت زیادی میان زنان و مردان نسبت به درک نوع آزار جنسی وجود دارد و برخی از رفتارها که از دیدگاه زنان آزار محسوب می شود در دیدگاه مردان بر اساس همان نگاه شیء انگارانه فقط یک شوخی است.

استراتژی های مقابله کدام اند؟

به طور کلی زنان در هنگام مقابله با آزار جنسی تمهیدات فردی و ساختاری متفاوتی را بر اساس موقعیت و شرایطی که با آن مواجه هستند برمی گزینند. در همین چارچوب می توان استراتژی قربانیان را در برابر این نوع آزار به سه دسته فردی، خانوادگی و اجتماعی تقسیم کرد که بیشترین نوع استراتژی مورد استفاده شده مقابله فردی است. در مقابله فردی، زنان از شیوه هایی چون سکوت، مدارا، تغییر رفتار، اعتراض، مجاب سازی فرد آزاردهنده و ترک محیط کار استفاده می کنند.

هنگامی که قربانی به شغل و درآمد آن نیازمند باشد و فرد آزاردهنده در جایگاه بالاتری از نظر قدرت و سمت قرار داشته باشد در این گونه موارد زنان بیشتر از استراتژی ناکارآمد سکوت و مدارا استفاده می کنند گرچه ترس از آنگ زدن و مقصدانستن آن ها از سوی جامعه در اتخاذ چنین استراتژی ای موثر است.

متأسفانه برخی از زنان به علت ساختار خانوادگی و اجتماعی مردسالارانه موجود در جامعه، با این تفکر وارد محیط کار می شوند که مردان از آنها بیشترند و آنها از پایگاه و قدرت بالاتری برخوردار هستند. همین نگاه باعث می شود که آنها نگاه فرودستی به خود داشته باشند و در برخی از مواقع در برابر این نوع آزارها از خود واکنشی نشان نمی دهند یا در برابر آن سکوت می کنند که این موضوع نیز همانطور

که پیش از این گفته شد ناشی از ترس از دست دادن آبرو و شغل است.

از دیگر سو تفاوت جامعه پذیر شدن دختران و پسران در جوامعی چون ایران سبب شده که زنان دائماً مراقب اعمال خود باشند و در صورت وقوع آزار جنسی خود و همجنسانشان را مقصر اصلی این خشونت تلقی کنند و در صورتی که آزاری نیز رخ دهد به «خود سرزنشی» می پردازند.

در چارچوب همین نگرش برخی از زنان قربانی به اشتباه معتقد هستند که همجنسانشان در این موضوع مقصر هستند و سعی می کنند علل این موضوع را در همجنسان خود جست و جو کنند؛ زیرا به گفته آنان رفتار ناشایست زنان دیگر، زمینه قربانی شدن آنها را فراهم کرده است، در حالی که در این نوع از آزار مانند تمام خشونت های دیگر، به دلیل عدم موازنه قدرت و تبعیض های دامنه دار جنسیتی و سلطه جویی روی می دهد و قربانی خشونت در این میان نقشی ندارد.

در بسیار کشورها، مطابق با قوانین آزار جنسی به خصوص در محیط کار به شدت منع شده و مجازات های سنگینی را به دنبال دارد اما عدم اعتماد زنان به سیستم کیفری باعث می شود که آنها تمایل چندانی به شکایت نداشته باشند چرا که بعضاً این سیستم را جزئی از نماد مردسالارانه موجود در جامعه می دانند.

از دیگر سو طبق تحقیقات انجام شده زنان مجرد - جوان به علت نگرش سنتی حاکم بر جامعه و ترس از متهم شدن کم تر اقدام به گزارش دهی در مورد این گونه آزارها می کنند و حتی خانواده هایشان را نیز در جریان این موضوع قرار نمی دهند در حالی که زنان بالای چهل سال و همچنین متاهل با تصور بر این که ممکن است حمایت های بیشتری از آنها در این مواقع صورت گیرد از شجاعت بیشتری برای گزارش چنین آزارهایی برخوردار هستند و این موضوع در آمارهای پراکنده منتشر شده در این ارتباط در ایران متبلور است.

در ایران قوانین ویژه ای برای مبارزه با مزاحمت جنسی وجود ندارد اما در حال حاضر افرادی که با این مسئله مواجه هستند می توانند برای اعاده حقوق خود به مفادی از قوانین موجود در قانون کیفری استناد کنند. برای مثال آنها می توانند به ماده «۶۳۷» قانون مجازات اسلامی که مربوط به مجرمان آزار جنسی است استناد کنند. در قوانین ایران در ارتباط با رابطه جنسی حتی در روابط زناشویی موضوع «رضایت اجباری» لحاظ نشده است و ضعف های این چنینی در قانون باعث سلب مسئولیت از مردان شده و آنها را در قبال ایجاد آزار برای زنان مصون نگه می دارد که البته به نظر می رسد این ضعف تا حدود زیادی به وجود ارزش های متضاد در جامعه برمی گردد که بخشی از این ارزش ها با این تفکر همپوشانی پیدا می کند که اشتغال زنان در جامعه ضروری نیست. پس به همین دلیل ایجاد آزار و مزاحمت در محیط کار علیه آنها چندان مسئله مهمی نبوده و در صورت وقوع نیازی به پیگیری نیست.

منبع: بیدارزنی

تصویب قطعنامه نقض فاحش حقوق بشر در ایران با رأی بالاتر از سال پیش

آبان ۱۳۹۵ (۱۵ نوامبر ۲۰۱۶) - به گزارش جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر)، کمیته‌ی سوم (کمیته‌ی حقوق بشر) هفتادویکمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد امروز ۲۵ آبان (۱۵ نوامبر) با ۸۵ رأی موافق، ۳۵ رأی مخالف و ۲۳ رأی ممتنع قطعنامه‌ای را در باری نقض فاحش حقوق بشر در ایران تصویب کرد. در مقایسه با سال گذشته، (۷۶ رأی موافق، ۳۷ رأی مخالف و ۶۷ رأی ممتنع)، شمار آرا در هر سه مورد به ضرر رژیم جمهوری اسلامی و روشن است که کشورهای بیشتری بر این نظر هستند که وضع حقوق بشر در ایران بدتر شده است.

نکنه‌ی بسیار مهم این است که همه‌ی کشورهای عضو کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل هستند و نتیجه‌ی رأی گیری برای قطعنامه‌ها به‌طور معمول در مجمع عمومی تکرار می‌شود.

امسال نیز قطعنامه نقض فاحش حقوق بشر در ایران از شمار نگران کننده و گسترده‌ی اعدام‌ها انتقاد کرده و به موارد پرشماری از نقض فاحش حقوق بشر در ایران پرداخته است، از جمله:

- اعدام نوجوانانی که هنوز به سن قانونی نرسیده‌اند؛
- اعدام در برابر چشمان مردم؛
- دستگیری‌های خودسرانه و شکنجه‌ی فعالان سیاسی و مدنی و شهروندان دوتابعیتی؛
- نقض حقوق زنان، اقلیت‌های دینی و قومی و کودکان؛
- محدودیت بر آزادی دین علیه پیروان دین‌هایی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و نیز دین‌هایی که به رسمیت شناخته نشده‌اند از جمله پیروان آئین بهایی؛
- محدودیت شدید بر آزادی اندیشه و عقیده؛
- عدم دسترسی زندانیان به خدمات بهداشتی و درمانی.

خلاصه‌ای از توصیه‌های قطعنامه به جمهوری اسلامی

قطعنامه از جمله از حکومت ایران خواسته است:

- به شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز در قانون و عمل خاتمه دهد.
- آزادی بیان، عقیده، تشکل، گردهمایی صلح‌آمیز را تضمین کند.
- به تبعیض علیه دختران و زنان، اقلیت‌های قومی، زبانی یا دیگر اقلیت‌ها و نقض حقوق آنها خاتمه دهد.
- به استفاده‌ی نظام‌مند از دستگیری خودسرانه و ناپدیدکردن قهری فعالان پایان دهد.
- به حبس خانگی مخالفان که پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ بازداشت شده‌اند پایان بدهد.
- به موازین دادرسی پایبند باشد، برخورداری از محاکمه‌ی عادلانه و داشتن وکیل مدافع را امکان‌پذیر سازد.
- خدمات درمانی در اختیار زندانیان قرار دهد.
- انتخابات آتی ریاست جمهوری را آزادانه و در «فضای باز» سیاسی برگزار کند.
- قوانین ایران را با تعهدهای بین‌المللی کشور سازگار کند.
- به تعهدهای خود بر اساس عهدنامه‌های حقوق بشری که عضو آنهاست عمل کند.
- با گزارشگر ویژه حقوق بشر ایران و گزارشگران موضوعی سازمان ملل همکاری کند و امکان سفر آنها را به ایران فراهم کند.
- توصیه‌هایی را که در چارچوب «بررسی دوره‌ای جهانی» در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ پذیرفته، به اجرا بگذارد.
- به دغدغه‌های مورد تأکید در گزارش‌های دبیر کل سازمان ملل و گزارش‌گر ویژه توجه کند.

جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر)

E-mail: Iddhi (at) fidh.org

نگذاریم اقلیم کردستان ...

ادامه از صفحه ۶

کردستان عراق شاهد بمبارانهای خطرناک خواهد شد که حتی ممکن است به مناطق مدنی و مسکونی هم آسیب‌های جدی وارد آورد.

- جمهوری اسلامی، نوع برخورد پارتی در این رابطه را بعنوان دشمنی با خود فرض می‌کند و بدین ترتیب مناسبات آنان وارد جو و فضای دیگری خواهد شد. و درست از این مسیر، فاصله میان اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق بیشتر از پیش خواهد شد. عملیات نظامی حزب دمکرات کردستان ایران شرایطی را پیش آورده که اتحادیه میهنی را بیشتر تابع جمهوری اسلامی خواهد کرد.

- طبق گفته‌های سفین دزه‌ای چنین به نظر می‌رسد که کمیته امنیت دوجانبه میان ایران و اقلیم کردستان، که طبق گفته ایشان خیلی هم فعال است، در این مورد خاص، ایران حاضر به فعال کردن آن نیست. پارتی در نظر دارد که از این طریق به این کمیته رسمیت بیشتر بدهد، امری که ظاهراً جمهوری اسلامی مایل بدان نیست.

افراد در پستهای مختلف از جانب حکومت اقلیم کردستان سخن می‌گویند!

نهایتاً اینکه باید گفت که اصرار حزب دمکرات کردستان ایران بر مبارزه مسلحانه از طریق خاک کردستان عراق، موجب آشوب و بلواک بیشتر در آن دیار و از این طریق امکان مانور و نفوذ بیشتر جمهوری اسلامی در اقلیم کردستان خواهد شد. در شرایطی که اقلیم درگیر جنگ با داعش است، و این منطقه با مشکلات شدید اقتصادی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی روبروست، تحمیل فشار دیگری بر آن، آن هم از جانب ایران، به هیچ وجه مسئولانه و عاقلانه به نظر نمی‌رسد. شرایط، از حزب دمکرات انتظار مسئولیت بیشتری را می‌طلبد. واقعیت این است که نمی‌توان انتظار داشتن پشت جبهه را در اقلیمی داشت که با همسایه خود نه دشمن، بلکه دوست است. پشت جبهه‌ای که شرط اساسی پیشبرد مبارزه مسلحانه است. احزاب کردستان عراق، با توجه به تحولی که در عراق و به یمن آن در اقلیم بوقوع پیوسته است، دیگر هیچگاه به مانند دوران بعث، و در آن ابعاد و گستره، دارای پشت جبهه برای جنگ پارتیزانی نخواهند شد.

- تا آنجائی که به حزب دمکرات کردستان ایران برمی‌گردد، گفته‌های این حزب در مورد تقاضای اتحادیه میهنی، نشان از آن دارد که حزب خود را نه مهمان اقلیم کردستان، بلکه بعنوان جانبی فرض می‌کند که دارای حقوق خاصی در رابطه با فعالیت‌های نظامی اش علیه جمهوری اسلامی از خاک اقلیم است! حزب عملاً به اتوریته اتحادیه میهنی باور ندارد و به آن به مثابه نیروئی می‌نگرد که در این مورد سیاست‌های جمهوری اسلامی را پیش می‌برد. واقعیت این است که تشدید وخامت رابطه میان حزب و اتحادیه می‌تواند موجب اقدامات امنیتی علیه حزب شود و جان و امنیت اعضا و افراد آن را به مخاطره جدی بیندازد، امری که در کردستان عراق سابقه دارد بطوریکه در دهه نود میلادی لاقلاً ۳۰۰ نفر از کردهای ایرانی در آنجا توسط جمهوری اسلامی ترور شدند.

- چنانکه می‌بینیم، بوضوح دو نوع گفتمان و برخورد در رابطه با مواضع و تهدیدات سپاه در میان دو حزب عمده کردستان عراق وجود دارد، موضعی که سکوت می‌کند و موضعی که ادعاهای سپاه را رد می‌کند. این در حالیست که هر دوی این



فرصت دارد از کف می رود، دولت نمی خواهد لایحه را پس بگیرد

صادق کار

دستجات چند صدنفره از شهرهای دور و نزدیک برای اعتراض، به تهران می آید، حتمی حاضر هم می شود برای حمایت از مواد حمایتی قانون اعتصاب و اعتراض کند. بهر جهت زمان به سرعت دارد می گذرد و ممکن است اگر اعتراضات به حد کافی گسترده نشود، لایحه بی حقوق کردن کارگر در مجلس تحت سلطه سرمایه داران و دولت حافظ منافع سرمایه داران به تصویب برسد. حتی پس گرفتن لایحه نیز به معنی دست برداشتن حکومت از پیگیری قضیه در فرصت مناسب نیست.

این لایحه از هفت خوان رستم عبور کرده تا به اینجا رسیده و بهمین جهت مدافعان آن حاضر نخواهند شد به آسانی این فرصت را رها کنند و به کارگران امان دهند تا خودشان را برای به شکست کشاندن این تعرض آماده کنند. اما پس گرفتنش ولو بطور تاکتیکی به کارگران فرصت می دهد که برای مقابله با دور آتی تعرض تدارک ببینند. به همین جهت فعلا بایستی پس گرفتن لایحه و گرفتن فرصت از دست دولت و مجلس که هر دو به یک اندازه از این لایحه دفاع می کنند، اولویت نخست سازمان های کارگری باشد.

به دست اندرکاران این لایحه باید فهماند که حتی اگر این لایحه به تصویب مجلس هم رسانده شود، مبارزه برای تدوین قانون کار بهتر محال است پایان یابد. در صورت تصویب این لایحه کف خواسته ها دیگر محدود به مواد حمایتی کنونی که بنا دارند حذفشان کنند نخواهد ماند. کارزار کارگران حول یک قانون کار پیشرفته مطابق با استاندارد های پذیرفته شده در جنبش جهانی سندیکایی و مقابله نامه های سازمان بین المللی کار خواهد بود.

بولتن کارگری شماره ۱۵۷

در این شماره می خوانید:

تحلیل هفته: فرصت دارد از کف می رود، دولت نمی خواهد لایحه را پس بگیرد

از تجربه دیگران: پژوهشی در اتحادیه های صنفی قبرس: تاریخچه جدایی ها و چالش های مشترک آینده

از جهان کار: ۶ چالش بزرگ در برابر فدراسیون اتحادیه های کارگری هلند

نشکل ها: اعلام کمپین جهانی برای آزادی اسماعیل عبدی

www.kar-online.com

حرکت به جریانی است که هرچه طی بیش از سه دهه رشته اند را پنبه کند. وگر نه مگر طی دهه های گذشته، غیر از زدن از حق و حقوق کارگر و تحمیل فقر و فلاکت به کارگر و زحمتکش و سرکوب اعتراضات حق طلبانه شان کار دیگری برایشان کرده اند، که این بار بخواهند چنین کنند؟ وجود همین لایحه، تصویب لایحه مناطق آزاد اقتصادی و طرح های متعدد دیگری از این دست که در همه آنها بدیهی ترین حق و حقوق کارگر مورد تاراج قرار گرفته، خود گواه شدیدتر شدن و خشن تر شدن سیاستهای ضد کارگری حکومت است.

به همین جهت مبارزه با آنها نیز بمراتب دشوارتر از گذشته و عقب راندن این تهاجم وحشیانه نیازمند بسیج گسترده همه ظرفیت های بالفعل و بالقوه جنبش کارگری است. باید اعتراضات و مبارزات آنقدر وسعت داده شوند، که حکومت جدا احساس خطر و به تبع آن مجبور به عقب نشینی شود. در ۲۵ آبان در ادامه اعتراضاتی که تا کنون علیه لایحه دولت صورت گرفته قرار است تجمعی در اعتراض به این لایحه در تهران صورت گیرد که هنوز در مورد آن اطلاع رسانی کافی نشده.

به رغم اینکه ممکن است، مسئولین دولتی موافقی بر سر تشکیل این تجمع کارگری ایجاد کنند و یا سعی کند با تمهیداتی مانع گسترده برگزار کردن آن شوند، برگزار کنندگان آن اگر واقعا قصدشان از این کار فشار به دولت برای پس گرفتن این لایحه است بایستی بدون تنگ نظری با اطلاع رسانی به موقع زمینه شرکت هرچه وسیعتر کارگران در این تجمع را فراهم کنند و به وزیر کار و سایر حامیان این لایحه ضد کارگری نشان دهند، که کارگران بدون اما و اگر، خواهان پس گرفتن لایحه هستند.

بخصوص فعالین و تشکلهای کارگری نیز باید بکوشند، فارغ از اختلافات و تفاوتهایی که با جریان برگزار کنند دارند، از نفوذ شان برای تشویق کارگران و سایر عدالتخواهان به شرکت در این تجمع استفاده کنند. همزمان با آن لازم است امکان تجمع های مشابه در شهرهای دیگر و حتی در واحدهای تولیدی جداگانه را بررسی کرد و جمع آوری امضا و طومار علیه لایحه را توسعه داد و یا در واحدهای که از این پس به هر دلیل اعتصاب می کنند پس گرفتن لایحه را نیز در زمره مطالبات قرار داد.

واقعیت این است که محرک انبوه اعصاب و اعتراضات کنونی کارگری در واقع عدم اجرای بخش های رفاهی قانون کار است. اگر این قوانین اجرا می شدند، بخش عمده این اعتراضات نیز شکل نمی گرفت. باید این را برای کارگر توضیح داد. در آن صورت بسیار راحتتر می شود اهمیت قانون کار و رابطه آن با اعتراضاتش را نشان داد و آنها را به این کارزار کشاند. وقتی کارگر بخاطر عقب افتادن دستمزد و حقوقش و سایر مطالبات صنفی اعتصاب و اعتراض می کند و بصورت

بنا به گزارش خبرگزاری (ایلنا) علی ربیعی وزیر کار که اخیرا به خوزستان سفر کرده بود، به هنگام ملاقاتی که با "تشکلهای کارگری" این استان داشته، از جمله گفته است: "اگر کارگران بخواهند، لایحه اصلاح قانون کار را باز می گردانیم"

جالب اینکه در ۱۸ آبان، یعنی سه روز قبل از ربیعی "ابوالحسن فیروزآبادی در بازدید خود از غرفه ایلنا در نمایشگاه مطبوعات گفت: از جریئات مربوط به بررسی این لایحه خبری ندارم اما می دانم که قرار نیست لایحه ارسالی دولت از مجلس بازگردانده شود"

قبل از آن سیدحسن هفده تن، یکی از معاونان ارشد ربیعی که برخی فعالین کارگری از او بعنوان کارچاق کن کارفرماها در وزارتخانه تعاون، کار و رفاه نام می برند، عینا همین حرف ربیعی را تکرار کرده بود.

این سخنان ضد و نقیض مسئولین ارشد وزارت کار در شرایطی زده می شود که از آغاز درز خبر ارسال بی سروصدا لایحه ضد کارگری دست پخت دولت احمدی نژاد توسط دولت روحانی برای تصویب در مجلس، موج اعتراضی فزاینده ای علیه این لایحه توسط کارگران و تشکلهای مختلف، حتی تشکلهای وابسته به حکومت که معمارشان، خود ربیعی بوده در جریان است و بخشی ذراند اخبار آنها نیز در خبرگزاری (ایلنا) و برخی رسانه های منتقد و مخالف دولت منتشر شده.

اینها چیزهایی نیست که ربیعی و سایر مسئولین دولتی و حکومتی و محافل کارفرمایی از آن بی اطلاع مانده باشند. بنا بر این با وجود این همه طومار و اعتراض، بیانیه و مصاحبه، وقتی که ربیعی و هفده تن هنوز قید "اگر" را بکار می برند، به هیچ وجه نشانه بی اطلاعی و نادانی شان از این موضوع یا ندانستن زبان فارسی نیست. آنها بهتر از هرکس می دانند که این لایحه آنقدر ارتجاعی و ضد کارگری است که حتی تشکلهای دولتی نیز بارها به اشکال مختلف از آن بعنوان سند بندگی کارگر یاد کرده و خواهان پس گرفتنش توسط دولت شده اند. ولی چون دولت می خواهد به هر قیمتی که شده این لایحه را از تصویب مجلس بگذرانند، خودشان را به نادانی زده اند و دارد دودوزه بازی می کند. قصدش از این یکی به نعل یکی به میخ زندها، و دودوزه بازیها فریب دادن کارگران و ایجاد صبر و انتظار کاذب برای خرید وقت جهت تصویب این لایحه است.

اعتراض کارگران در واقع برای این جماعت اساسا تا زمانی که احساس نکنند موقعیتشان را متزلزل می کند، ارزش و اهمیت ندارد. دلیل این واکنش هایشان بخاطر نگرانی شان از تبدیل این



هشدار به اصلاح طلبان و دعوت از تحول خواهان

بهزاد کریمی

باید بیشتر بازتاب آرزو تلقی کرد تا راهکارهایی که زمینه و امکان تحقق داشته باشند. برآورده شدن چنین آرزوهایی، مقدماتاً نیازمند برآمد چنان حرکت توانمندی در "پائین" است که با عقب نشانیدن ولی فقیه، او را وادار به تقسیم قدرت کند. این در حالی است که چنین جنبشی اگر شکل بگیرد، دیگر معلوم نیست در نقطه فردی یا جمعی بودن ولایت متوقف شود و در گستره وسیع بود و نبود خود اصل ولایت ورود نکند. از این فرضیات که بگذریم مسئله واقعی در آنجایی که به صاحب اصلی قدرت بر می گردد عبارت است از تصمیم راس ولایت و مدافعان سر سخت او برای دوام امر ولایت در فردیت و تمرکز. منطق وجودی ولایت و نیز همه شواهد نشانگر این گزاره‌اند.

طریق وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی شوند و جنبه قانونی به خود گیرند؟ اینها پرسش‌هایی اند هم دارای اهمیت برای نظام و مخصوصاً شخص ولی فقیه و هم مطرح برای جامعه‌ای که درگیر موضوع نظام ولایی در شرایط بعد خامنه‌ای است.

۱) ولایت فقیه، "شورایی" نشود فردی بماند!

ساختار ولایت فقیه مدتهاست از این گزینه که رهبریت در آن فردی باشد یا جمعی ("شورایی") گذر کرده است. اگر در فردای مرگ ولی فقیه اول به سال ۱۳۶۸، ایده "رهبری شورایی" همچنان و کمابیش مطرح بود، چنین خیالی حالا دیگر از واقعیت فاصله بسیار دارد. در آن زمان در "خبرگان" حکومتی، اعتماد به نفس لازم برای انداختن ردای خاص خمینی بر دوش یک فرد در مقام جانشین وی زیر علامت سنوال قرار داشت. بعلاوه، قدرت ولایی هنوز هم با کابوس‌هایی چون پدیده‌های "دوم خرداد" و "جنبش سبز" مواجه نشده بود که هر دو آنها نمادی ترکیبی بودند از اعتراض جامعه و بروز نارضایتی در خود سیستم.

نوشته زیر، نقشه خامنه‌ای برای وارد کردن تغییرات ساختاری در نظام را به بررسی گرفته است.

گرچه نگاه و توجه نگارنده به موضوع متأثر از پاره‌ای شنیده‌ها در این زمینه است، مفاد مقاله اما عمدتاً به استنتاج‌ها از واقعیت‌های ساختاری نظام برمی گردد. واقعیت‌هایی که بر بستر شرایط سیاسی جاری، در حال فعال‌تر شدن اند. بهمین دلیل پیشاپیش تصریح می شود که حتی ناکافی بودن دقت نظر در شنیده‌ها نیز موجب ابطال منطق نوشته نیست و از اهمیت هشدارها و دعوت‌های آن چیزی نمی کاهد.

خامنه‌ای فکر جایابی سیستم کنونی "ریاستی" با سیستم "پارلمانی" را هیچگاه کنار نگذاشت. فقط به تاخیر انداخت تا اول مناع خود را به نظام متبوعش بخوراند تا بعداً با فراهم آمدن شرایط به اجرا بگذارد

البته صداهای مبنی بر "شورایی" کردن رهبری هنوز هم در نظام شنیده می شوند، اما تقلاهای ناشی از چنین تمایلاتی را می باید بیشتر بازتاب آرزو تلقی کرد تا راهکارهایی که زمینه و امکان تحقق داشته باشند

ساختار ولایت فقیه مدتهاست از این گزینه که رهبریت در آن فردی باشد یا جمعی ("شورایی") گذر کرده است. اگر در فردای مرگ ولی فقیه اول به سال ۱۳۶۸، ایده "رهبری شورایی" همچنان و کمابیش مطرح بود، چنین خیالی حالا دیگر از واقعیت فاصله بسیار دارد

۲) دو پایگاه اصلی ولایت

ولی فقیه، مشروعیت خود را از حاکمیت دین در شکل شیعه اثنی عشر می گیرد و در واقع امر از مجموعه روحانیت حاکم؛ روحانیتی که برگزینده او از طریق بالاترین ارگان خود یعنی "مجلس خبرگان" است. اما اگر ۲۵ سال پیش این روحانیت حکومتی بود که توانست در شرایط احساس شخصیت مستقل و در موقعیت بی رقیبی در ساختار قدرت تصمیم بگیرد که خامنه‌ای را جانشین خمینی کند، طی همین مدت در ساختار قدرت دستکم دو تغییر اصلی صورت گرفته که موجب دوباره شدن پایگاه ولایت شده است. دو بینه روحانیت حکومتی و سپاه پاسداران. ۱-۲) روحانیت حکومتی اکنون فاقد آن شخصیتی است که زمانی برای خود قایل بود. از روحانیون حکومتی انتخاب کننده ولی فقیه دوم در تابستان ۶۸، بخشی در طول این بیست و پنج سال از طریق مرگ و میر و یا کنار گذاشته شدن‌ها توسط خامنه‌ای از میان برخاسته‌اند. بقیه‌شان هم در اکثریت خود بر اثر سیاست‌های سیستماتیک "بیت رهبری"، به عمل و اکره و مواجب بگیر شخص ولی فقیه استحاله یافته‌اند. جریان حکومتی معمم فعلی، دیگر آن روحانیتی نیست که ولی فقیه مجبور به رعایت نفوذ مستقل آنها در حوزه‌ها و میان طرفدارانشان باشد.

اکنون اما از یکسو بخاطر تکمیل روند تمرکز قدرت در دست ولی فقیه دوم و از سوی دیگر ناشی از عملکرد اقسام گسل‌ها و نیز موجودیت خرده مرکزها و محافل نفوذ در صفوف حکومتی، کانون اصلی قدرت تضعیف تمرکز در امر تصمیم‌گیری اصلی برای نظام ولایی را تاب نمی آورد. فرادستی ولی فقیه، دیگر ناشی از نیروی فرهنگمندی (کاربرمای خمینی) نیست، بل از نافذیت ساختاری است که ولایت را مدام از طریق نهادهای سازمان یافته سیاسی، نظامی و مالی آن بازتولید می کند.

البته صداهای مبنی بر "شورایی" کردن رهبری هنوز هم در نظام شنیده می شوند، اما تقلاهای ناشی از چنین تمایلاتی را می

منتقدین جمهوری اسلامی را نیاز به فاصله‌گیری از روزمرگی و رفتارهای واکنشی است. جا دارد به عوض غرق شدن در وقایع لحظه و بعضاً حتی تحلیل رفتن در برنامه‌های حکومتی و از جمله پروژه انتخابات ریاست جمهوری پیش روی، تمرکز بیشتر بر آن تحولاتی صورت گیرد که هم اینک به ظن قریب به یقین در کانون اصلی قدرت برای آنها برنامه ریزی می شود.

پرسش‌های مطرح در این زمینه چنین‌اند: مسئله جانشینی رهبر فعلی چطور می خواهد حل و فصل شود، تکلیف موضوع ولایت بعدی چیست و ولی فقیه سوم کیست؟ توازن قوا میان منابع و ابزار قدرت حکومت ولایی، در پساخامنه‌ای به چه نحو می باید بازتنظیم گردد تا تداوم نظام در ولایت بودنش تضمین پذیرد؟ سیستم ولایی از چه راهی می تواند از هراس‌های ناشی از به جنب و جوش درآمدن‌های نوبتی جامعه در دوره‌های انتخاباتی نجات یابد؟ و سرانجام این که، تغییرات ساختاری مطلوب راس نظام به چه

هشدار به اصلاح طلبان ...

ادامه از صفحه ۱۱

اینان عموماً کسانی‌اند مطیع "آقا" و وابسته به "بیت" ایشان! اکنون دیگر این ولی فقیه است که بر "حوزه" تسلط دارد، آن را از نظر پول و امکانات پرور می‌کند، حتی کسانی را هم قسماً به انواع حیل تا مرجعیت بر می‌کشد و از همین طریق هم بر آنان اعمال کنترل می‌کند. از اینرو جای عجب ندارد اگر روحانیت حکومتی ذوب در ولایت، در موضوع شکل‌دهی به آینده آن، بگونه‌ای نقش ایفاء کند که با طبع "آقا" بخواند! (۲-۲) سپاه در مقام بازوی نظامی ولایت فقیه، با داشتن قدرت و اختیارات نظامی، امنیتی و مالی بسیار، طی این سه دهه بدل به چنان منبع مستقلی از قدرت شده که تمایلات آن را نتوان در هیچیک از امور نظام و مخصوصاً در موضوع حساس رهبری و جانشینی وی نادیده گرفت. در این سی سال سپاه از ابزار دست روحانیت حکومتی به نهاد شریک آن ارتقاء یافته است. این البته حقیقت دارد که سپاه موجودیت خود را مدیون پاسداری‌اش از جمهوری اسلامی می‌داند و در پیوند با رکن ولایت است که مشروعیت خویش را توضیح می‌دهد، اما اکنون خود هزارپایی شده ریشه دار و دارای منافع خاص و نتیجتاً به شکل جدی مستلزم محاسبه در توازن قوای سیاسی درون نظام. این درست نیست اگر تصور شود که گویا سپاه وارث انحصاری قدرت در دوره پسا خامنه‌ای است، زیرا پیامد منطقی جدا افتادن سپاه از روحانیت موجب بروز بحران توجیه ناپذیری علت وجودی آن خواهد شد. از سوی دیگر اما، تصور روحانیت حکومتی بدون سپاه هم بیشتر وهم را می‌ماند. با در نظر داشت این واقعیت‌ها، منطق حکم می‌کند که خامنه‌ای برای بعد خود فکر چنان جانشینی را بکند که اولاً فرد باشد و ثانیاً دارای پایگاه ساختاری از نوع دو بنه آن، یعنی از جمع روحانیت حکومتی نباید اما آن اندازه برخوردار از تأییدیه فرماندهان سپاه که نماینده منافع این نهاد هم باشد. ولی فقیه‌ی که دست نشانده سپاه نیست، از آن اوست. یگانه با هم و همدست یکدیگر. خامنه‌ای مشروعیت جانشین خود را در تسهیم مشروعیت او بین این دو نهاد ولایی می‌جوید.

(۳) محدودیت زمانی برای ولی فقیه بعدی!

خامنه‌ای برای حفظ توازن بین دو منبع اصلی قدرت ولایت فقیه و جلوگیری از اینکه مبدا جانشین او به سودا سوار بودن همیشگی بر مسند قدرت، موجب بهم خوردن تعادل لازم برای حفظ نظام شود، منطقاً باید محدودیت زمانی ولی فقیه را هم در نظر داشته باشد! او نمی‌خواهد در پی جایجایی ولی فقیه، ساختار نظام طوری شکل بگیرد که ولی فقیه منتخب بعدی خود را نصب شده‌ای برای همیشه بداند. نگرانی او اینست که در نتیجه ورود ولی فقیه دایمی به

حیطه استبداد رای، یا ولایت از پایگاه‌هایش دور شود و به جدایی از آنها بیفتد و یا فقط هم در خدمت یکی از آن دو بن درآید. خامنه‌ای موهبت مادام‌العمر بودن ولایت را فقط برای خود قابل است و به اعطای چنین امتیازی برای جانشین خود اعتماد ندارد! او تثبیت یک چنین امتیازی را موجب به خطر افتادن ثبات نظام و بر باد رفتن آن می‌پندارد. هم از اینرو به احتمال بسیار بالا او می‌خواهد با اعمال تغییراتی در قوانین مربوط به فصل ولایت از قانون اساسی، مدت زمان راندن حکمرانی ولی فقیه بعدی فقط به دوره معینی محدود شود.

(۴) سیستم پارلمانی بجای ریاستی در کادر ولایت فقیه

چند سال پیش خامنه‌ای در جریان سفرش به کرمانشاه چیزی گفت با این مضمون: به این نیز می‌توان فکر کرد که اداره امور از سیستم ریاستی به پارلمانی تغییر یابد! فکری ظاهراً دموکراتیک اما به تمامی در خدمت یکه تازی قدرت ولایی! در سیستم پارلمانی، رییس قوه مجریه به اکثریت نمایندگان قوه قانونگذاری تعلق دارد و منتخب و پاسخگو آنان است. در سیستم ریاستی اما، این جامعه است که با رای خود تعیین می‌کند چه کسی سکاندار امور اجرایی کشور شود.

در یک نظام مبتنی بر دموکراسی، گزینه نخست بمراتب دموکراتیک تر است. زیرا فرد دارای بالاترین قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری، از منشور رقابت احزاب سیاسی و قیاس برنامه‌ای می‌گذرد و هم منتخب جمع نمایندگان منتخب مردم است و هم تحت کنترل مداوم آنها. در دومی اما شخص منتخب، از اقتدار فردی بالایی برخوردار است و به ندرت از فیلتر برنامه‌های مشخص می‌گذرد. با همه اینها، این دو سیستم اداره امور به نظام‌های دموکراتیک مربوط هستند و نه به نظام خود ویژه ولایت فقیه که در آن قدرت واقعی را ولی فقیه دارد؛ کسیکه همه کاره است ولی در برابر هیچکس پاسخگو نیست. انگیزه برای تغییر سیستم اداری در نظام از ریاستی به پارلمانی، برخاسته از این دو دغدغه است:

(۱-۴) رهایی ولایت از خطر امواج انتخاباتی، که هر از چند گاه عرصه‌ای می‌شوند برای خیز و مقابله مدنی جامعه در برابر ساختار اصلی قدرت. تجربه شاخص دو انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و ۱۳۸۸ و حتی در سطح نازلی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ نشان داد که بخش قابل توجهی از جامعه تا از میان فیلتر شده‌های شورای نگهبان، کاندیدایی می‌یابند با وعده‌ها و چهره‌ای اندک متفاوت و متمایز از هسته اصلی قدرت، سریعاً رای حمایتی نوع سلبی خویش را به حساب او واریز می‌کنند. و در واقع رای به نشانه او گفتن به ولایت! این خیزهای مدنی، موجب هراس ولی فقیه‌اند.

بویژه "جنبش سبز" سر برآورده بر بستر انتخابات ۱۳۸۸، که حکومت ولایی به دشواری و فقط با تحمل هزینه سنگینی توانست آن را مهار کند و هنوز هم در ترس و بیم از آتش ریز خاکستر آن رهبران را در حصر خود دارد. نقشه برای حذف انتخاب مستقیم رییس جمهور را باید نوعی از جراحی ولایت دانست برای جلوگیری از خیزش انتخاباتی جامعه ولو

در مختصات مهندسی شدن آن.

(۲-۴) کنترل سیستماتیک و نافذ رییس جمهور یا در واقع نخست وزیر توسط مجلس. مجلسی که، رییس اجرایی کشور، قدرت و اعتبار خود را باید از آن بگیرد. و انتخاب ریسی از سوی مجلس، که بدون جلب نظر قدرت دار اصلی نظام یعنی شخص ولی فقیه ممکن نمی‌شود. مجلسی که، هر آن بخواهد می‌تواند رییس مجریه برگزیده خود را با رای نیمی از اعضایش و دقیق‌تر با اشاره ولی فقیه کنار بگذارد. مجلسی که، اعضای آن با نظارت بیشتر و هزینه سیاسی کمتری از فیلتر شورای نگهبان گذشته‌اند. و مجلس در ساختار قدرتی که، حتی حزبیت حکومتی‌اش هم نباید خلاف منویات و اراده ولی فقیه باشد و در نتیجه، مجلسی است اساساً فرا حزبی و تابع ولایت. جناب ولی فقیه دوم با این نقشه در پی آنست که ولی فقیه سوم نظام، رییس قوه مجریه‌ای در خدمت خود داشته باشد با توانی باز هم کمتر از حالا. طوری که، مصداق تمام و کمال همانی باشد که زمانی لیدر اصلاحات حکومتی، میزان قدرت او را به اختیارات یک آبدارخانه‌چی تشبیه کرد.

(۵) خامنه‌ای بحران منطقه‌ای و پدیده ترامپ را برکت می‌داند!

خامنه‌ای فکر جایجایی سیستم کنونی "ریاستی" با سیستم "پارلمانی" را هیچگاه کنار نگذاشت. فقط به تاخیر انداخت تا اول متاع خود را به نظام متبوعش بخورد تا بعداً با فراهم آمدن شرایط به اجرا بگذارد. در سال‌های گذشته او نتوانست چنین موقعیت و "تورپته"‌ای برای خود دست و پا کند. در این دوره انگشت اتهام اصلی در خرابکاری‌ها همواره شخص وی را نشانه گرفت. بر خلاف همه آن تبلیغات انحرافی‌ای که در این سال‌ها مصیبت را در وجود کوتوله‌ای چون احمدی نژاد خلاصه می‌کردند، افکار عمومی بگونه هوشمندانه‌ای متهم اصلی سیاست ایران بر باد ده هسته‌ای و وخامت اوضاع اقتصادی کشور را شخص خامنه‌ای دانست.

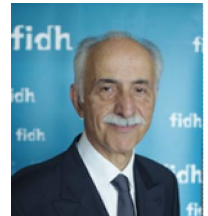
اکنون اما او به پشتوانه اوضاع فوق بحرانی منطقه و بهره برداری عوامفریبانه‌اش از به اصطلاح "نتیجه بخش" نمایاندن ماجراجویی سیاسی مبتنی بر "عمق استراتژیک" در عراق و سوریه و لبنان، خود را در شرایط تحمیل منویات خویش بر رقباء و کل نظام می‌بیند.

چشم انداز ناشی از نشستن دونالد ترامپ افراطی بر مسند قدرت در امریکا و نتیجتاً مواجه شدن اجرای "برجام" با دست اندازهای بیشتر، خامنه‌ای را برای اجرای نقشه‌هایش بیشتر دلگرم کرده است. پدیده ترامپ فقط موجب دلگرمی سلطنت طلبان، مجاهدین خلق و هر جریان دیگری از اپوزیسیون نیست که تحولات سیاسی در ایران و جهان را فقط از زاویه زیر ضربه رفتن جمهوری اسلامی می‌نگرند! افراطیون جمهوری اسلامی و از جمله خامنه‌ای امریکا ستیز نیز از اینکه دوره سازنده اوپاما رو به پایان دارد و ترامپ خرابکار به زودی در کاخ سفید خواهد نشست، بسیار به وجد آمده‌اند. خامنه‌ای که هشت سال پیش

...

آمریکا دوران پرآشوبی پیشرو خواهد داشت

عبدالکریم لاهیجی



روی کار آمدن دونالد ترامپ به عنوان رییس‌جمهور آمریکا همان قدر که در دنیای سیاست شوک به همراه داشت، دنیای حقوق بشر را نیز نگران کرده است. به طوری که سازمان دیده‌بان حقوق بشر با انتشار بیانیه‌ای از ترامپ خواست تا به مسایل حقوق بشری احترام بگذارد. شعارهای دونالد ترامپ پیش از انتخابات، بسیاری از کنش‌گران و حتی مردم عادی را نگران کرده بود، شعارهایی که بوی نفرت‌پراکنی می‌دهد و حقوق زنان، مهاجران و حتی مردم خود آمریکا را مورد تهدید قرار داده است. کنت روث، مدیر اجرایی دیده‌بان حقوق بشر گفته است که ترامپ با سخنانی که «وجه مشخص آن زن‌ستیزی، نژادپرستی و بیگانه‌هراسی» بوده، توانست پیروز این انتخابات شود.

دنیای حقوق بشر بعد از ترامپ به چه شکل در خواهد آمد؟ آیا توجه نسبی جهانی به وضعیت حقوق بشر ایران با روی کار آمدن رییس‌جمهور جدید آمریکا کنار گذاشته می‌شود؟ یا توجه به ساختارهای سیاسی حقوقی آمریکا، ترامپ تا چه اندازه قدرت اعمال شعارهای انتخاباتی‌اش را دارد؟ آشفتگی‌های منطقه خاورمیانه به کدام سمت خواهد رفت؟ آیا اصولاً ساختار انتخاباتی آمریکا را می‌توان دموکراتیک و منصفانه ارزیابی کرد؟

این سوالات، بخشی از پرسش‌هایی است که با عبدالکریم لاهیجی، رئیس افتخاری فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر مطرح کردیم تا تصویر جامع‌تری از دنیای حقوق بشر پس از روی کار آمدن ترامپ داشته باشیم.

در زمان ترامپ حقوق و آزادی‌ها ممکن است با خطرانی روبه‌رو شود ولی با توجه به بافت و ساختار قانون اساسی آمریکا و حضور جامعه مدنی و اکثریت مردم فعال، ترامپ نخواهد توانست به شعارهای انتخاباتی‌اش که بیشتر وعده‌های سرخرمن بود، جامه عمل بپوشاند

دونالد ترامپ پیش از انتخابات شعارهای ضد حقوق بشری بسیاری ابراز داشت، حالا او رییس‌جمهور شده است. به نظر شما با توجه به ساختار آمریکا، چقدر از شعارهای انتخاباتی او می‌تواند به اجرا برسد؟

پایبند توجه داشت نزدیک به ۴۹ درصد مردم آمریکا اصلاً در انتخابات شرکت نکردند و با توجه به نتایجی که به دست آمده،

ترامپ حداکثر نماینده ۲۶ درصد مردم آمریکا است. جریان مبارزه انتخاباتی او از نظر میزان توهین‌ها، شعارهای نژادپرستانه، ضد زن، ضد مسلمان و ضد حقوق بشری نه فقط در آمریکا بلکه در بسیاری از کشورهای دموکراتیک بی‌سابقه بود. با وجود این، ساختار قانونی سیاسی آمریکا به گونه‌ای نیست که رییس‌جمهور همه‌گونه اختیار داشته باشد. ترامپ عضو حزب جمهوری‌خواه نیست اما کاندیدای آن بود، اگرچه این حزب اکثریت را در مجلس سنا و نمایندگان داراست اما در گام نخست، قانون اساسی و نظام حقوقی آمریکا دایره اختیارات و عملکرد ترامپ را خصوصاً در سیاست داخلی و مسایل حقوق بشری محدود می‌کند.

وضعیت خاورمیانه به یک قرن پیش یعنی پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی برگشته است. در حال حاضر کشورهای منطقه و در راس آنها دو قدرت بزرگ یعنی ایران و عربستان سعودی در پی گسترش روزافزون مناطق تحت نفوذ خود هستند

فکر نمی‌کنم در روابط دولت آمریکا با سازمان ملل اتفاق جدیدی بیفتد. مسلماً هیات نمایندگی آمریکا در این سازمان تغییر خواهد کرد و هیات جدیدی که بیشتر به حزب جمهوری‌خواه و ترامپ گرایش دارد، انتخاب خواهد شد. اما در این حوزه تغییرات کلی صورت نخواهد گرفت.

به عنوان مثال ترامپ در جریان مبارزه انتخاباتی‌اش گفته بود شکنجه را به ویژه در مبارزه با تروریسم برقرار خواهد کرد، در حالی که این ادعا مخالف قانون اساسی آمریکا و رویه قضایی این کشور است. در زمان جورج بوش پس از حمله و اشغال عراق و فجایی که نظامیان در آن کشور مرتکب شدند، مرکز قانون اساسی آمریکا که سازمان حقوق بشری عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در این کشور است، به دادگاه فدرال شکایت کرد.

دادگاه نیز بسیاری از تصویب‌نامه‌های زمان بوش را از جمله شکنجه‌های نرم، خلاف قانون اساسی اعلام کرد. متأسفانه در زمان ترامپ حقوق و آزادی‌ها ممکن است با خطرانی روبه‌رو شود ولی با توجه به بافت و ساختار قانون اساسی آمریکا و حضور جامعه مدنی و اکثریت مردم فعال، ترامپ نخواهد توانست به شعارهای انتخاباتی‌اش که بیشتر وعده‌های سرخرمن بود، جامه عمل بپوشاند.

در خصوص شکنجه‌هایی که اشاره کردید، ترامپ گفته بود به عنوان مثال روش غرق شدن مصنوعی را احیا خواهد کرد، یا در خصوص زنان مواضعی چون نقض قانون سقط جنین

را پیش کشید، در واقع شما معتقدید که این ساختار حقوقی اجازه اجرایی شدن این شعارها را به ترامپ نخواهد داد؟

البته موضوعی را که باید اشاره کنیم، وضعیت دادگاه عالی است که بالاترین مرجع قضایی آمریکا و مرکب از ۹ قاضی است. بنا به سنتی دیرینه، چهار تن از این قضات به حزب دموکرات و ۴ یا ۵ نفر به حزب جمهوری‌خواه گرایش دارند. چندی پیش رییس این دادگاه فوت کرد و با توجه به این که سال آخر ریاست‌جمهوری اوباما بود، سناي آمریکا که جمهوری‌خواهان با یک صدلی بیشتر در آن اکثریت را به دست آورده بودند، این پست را تا انتخابات آینده متوقف کردند. با روی کار آمدن ترامپ، تردیدی نیست که او چهره‌های محافظه‌کار و مرتجع را به عنوان نهمین قاضی دادگاه عالی انتخاب کند. قانون اجازه سقط جنین نزدیک به ۴۰ سال پیش در آمریکا به تصویب رسیده است. اگر این قانون لغو شود و به دادگاه عالی برود، با توجه به این که قضات محافظه‌کار و مرتجع ممکن است اکثریت را در اختیار داشته باشند، نسبت به حقوق زنان در آمریکا بازگشتی قهقریایی را شاهد خواهیم بود. ممکن است حداقل طی دو سال آینده که اکثریت سنا و مجلس نمایندگان با حزب جمهوری‌خواه خواهد بود، چنین اتفاقاتی در حوزه حقوق داخلی آمریکا صورت بگیرد.

گروه‌های سنتی و طبقه پایین جامعه به لحاظ فشار اقتصادی بیست سال اخیر، خصوصاً بحران مالی ۷ سال پیش که دنیا و جامعه آمریکا را به لرزه درآورد، نسبت به آینده اظهار نگرانی می‌کنند. متأسفانه همیشه در شرایط بحران اقتصادی، عده‌ای به دنبال آن هستند که علت را بر سر اقلیت‌ها و گروه‌هایی آوار کنند که به قول خودشان مالکان واقعی جامعه نیستند و از بیرون آمده‌اند

در خصوص مناسبات آمریکا با سازمان‌های جهانی مثل سازمان ملل چگونه؟ انتخاب ترامپ می‌تواند تاثیرگذار باشد؟ به عنوان مثال بخشی از بودجه سازمان ملل را آمریکا پرداخت می‌کند. آمریکا نقش همیشگی خود را در سازمان ملل به عنوان عضو دائمی شورای امنیت و بزرگ‌ترین قدرت سیاسی خواهد داشت. دوران جورج بوش بدترین دوران روابط آمریکا با سازمان ملل بود. آمریکا که سهم بزرگی در تأمین بودجه سازمان ملل دارد، مدتی این بودجه را بلوکه کرده و بدهی‌اش را به سازمان ملل پرداخت نمی‌کرد تا بتواند آن را تضعیف کند. چراکه برای حمله به عراق با حق وتویی که فرانسه اعمال کرد، نتوانست از شورای امنیت مجوز بگیرد.

آمریکا دوران ...

ادامه از صفحه ۱۲

من فکر نمی‌کنم در روابط دولت آمریکا با سازمان ملل اتفاق جدیدی بیفتد. مسلمانان هیات نمایندگی آمریکا در این سازمان تغییر خواهد کرد و هیات جدیدی که بیشتر به حزب جمهوری‌خواه و ترامپ گرایش دارد، انتخاب خواهد شد. اما در این حوزه تغییرات کلی صورت نخواهد گرفت.

به سیاست داخلی ترامپ اشاره کوتاهی کردید. این انتخاب چه تاثیری بر حقوق بشر در داخل آمریکا خواهد داشت؟ یکی از شعارهای انتخاباتی ترامپ درباره کاهش مالیات از سرمایه‌داران بزرگ بود. از طرفی بعد از انتخابات شاهد تظاهراتی در شهرهای بزرگ آمریکا هستیم با اکثریت جوانی که رای‌شان ترامپ نبوده. آیا در آمریکای ترامپ شاهد شکاف طبقاتی و نسلی بیشتری خواهیم بود؟

متاسفانه طی ۲۰ سال اخیر شکاف عمیقی در جامعه آمریکا اتفاق افتاده است. به عقیده من انتخاب ترامپ انتقامی است که گروه‌های سنتی و نژادپرست آمریکا بدون آن‌که به زبان بیاورند، از انتخاب ۸ سال پیش اواما گرفتند. جامعه آمریکا، جامعه‌ای است که مهاجران سفیدپوست آن را ساخته‌اند اما طی سه چهارم دهه اخیر به دلیل مهاجرت، به مرور اکثریت خود را در جامعه آمریکا از دست می‌دهند. در حال حاضر ۳۰ درصد مردم آمریکا مهاجرانی هستند که از آمریکای لاتین آمده‌اند و به زبان اسپانیولی صحبت می‌کنند. در عین حال ۵ - ۶ میلیون سیاه‌پوست در آمریکا هست و انتخاب یک سیاه‌پوست از اقلیت جامعه به عنوان بالاترین و عالی‌ترین مقام سیاسی آمریکا که رییس‌جمهور باشد، شوک بزرگی در جامعه به وجود آورد. از سوی دیگر متاسفانه به لحاظ سیاست اقتصادی لیبرال افراطی که در دو سه دهه اخیر در دنیا با توجه به جهانی شدن و سیاست دادوستد کالای بدون مرز اعمال شده، اقتصاد آمریکا به شکل وحشتناکی در اختیار کشورهای غیرآمریکایی به ویژه چین و کره درآمده است. در نتیجه صنایع آمریکا به تمام معنی سقوط کرده. به این اعتبار، بخش بزرگی از گروه‌های فرودست سنتی جامعه آمریکا، چه کارگران و چه خرده‌بورژوازی لطمه بسیاری دیده است.

نتایج انتخابات نشان می‌دهد که فارغ از کالیفرنیا، نیویورک، واشنگتن و مناطق بزرگ آمریکا، در مرکز آن و ایالت‌های کوچک همین گروه‌های سنتی و طبقه پایین جامعه به لحاظ فشار اقتصادی بیست سال اخیر، خصوصا بحران مالی ۷ سال پیش که دنیا و جامعه آمریکا را به لرزه درآورد، نسبت به آینده اظهار نگرانی می‌کنند. متاسفانه همیشه در شرایط بحران اقتصادی، عده‌ای که دنبال آن هستند که علت را بر سر اقلیت‌ها و گروه‌هایی آوار کنند که به قول خودشان مالکان واقعی جامعه نیستند و از بیرون آمده‌اند، این‌جاست که جامعه با این توهم که یک سرمایه‌دار بزرگ به لحاظ آن‌که در

حوزه کاری خود موفق بوده و میلیاردها میلیارد ثروت به دست آورده، فکر می‌کند چنین آدمی می‌تواند معجزه کند و جامعه و اوضاع آن‌ها را از موقعیت فلاکت‌بار نجات دهد. برای همین به سمت رییس‌جمهوری گرایش پیدا می‌کند که نه تنها تجربه سیاسی ندارد بلکه هرگز حتی به عنوان فرماندار هم انتخاب نشده بود. متاسفانه این وضعیت فقط مختص به آمریکا نیست بلکه در انگلیس هم دیدیم در پی رفراندوم همین قشر از جامعه به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا رای داد. در کشورهای اروپای شرقی هم ناسیونالیست‌هایی که به دنبال گذشته طلایی‌شان هستند، می‌خواهند قدرت بیشتری به دست آورند و این نظم جدید جهانی را در هم بکوبند. این گروه فکر می‌کند در گذشته موقعیت بهتری داشته و در پی اعاده آن است.

به اروپای شرقی اشاره کردید. ترامپ در شعارهای انتخاباتی‌اش وعده همکاری با روسیه و حمایت از پوتین داده است. برخی معتقدند که این همکاری می‌تواند از تنش‌های اروپای شرقی و همین‌طور سوریه در تقابل با داعش بکاهد و حتی آن را از میان برچیند. آیا چنین تحلیلی می‌تواند عملی شود؟

ترامپ بدون هیچ‌گونه آشنایی و تجربه از سیاست خارجی آمریکا فکر می‌کند طی دو دوره ریاست جمهوری آمریکا با توجه به وضعیت که در بخش بزرگی از دنیا از جمله خاورمیانه، شمال آفریقا، لیبی، مصر، سوریه و بیشتر کشورهای منطقه به وجود آمده، آمریکا بازنده بوده است. دولت اواما مخالف دخالت نظامی آمریکا در سوریه بود. پوتین هم از این عدم اقدام نظامی آمریکا سواستفاده کرد و با توجه به قرارداد دو جانبه‌ای که با سوریه داشت، به کمک نظامی حکومت بشار اسد پرداخت.

در چنین شرایطی روابط آمریکا با روسیه در خصوص اشغال کریمه و بخشی از اوکراین بد و بدتر شد. ترامپ فکر می‌کند با توجه به شباهت شخصیتی بین او و پوتین می‌تواند با مذاکره و توافق بیشتر با روسیه، راه‌حلی برای سوریه پیدا کنند. او می‌گوید در صورت توافق با روسیه می‌توانند ظرف دو ماه داعش را ریشه‌کن کنند.

در حالی‌که نه او و نه هیچ دولت بزرگ و کوچکی به این زودی نمی‌تواند داعش را در منطقه ریشه‌کن کند. چراکه زمینه‌های پیدایش داعش پس از اشغال عراق توسط آمریکا بیش از یک دهه است که به وجود آمده و به این راحتی نمی‌توان داعش را از شهری مثل موصل یا بیش از یک میلیون جمعیت راند. مگر آن‌که بخواهند تمام شهر را تخریب کنند و صدها هزار انسان را بکشند. ترامپ نمی‌تواند بدون اشغال و اعزام نیروی نظامی آن‌هم چندین هزار نیرو مثل افغانستان و عراق، چنین کاری کند. به نظر من در این‌جا هم اظهارات ترامپ بیشتر شعار است. او بیشتر با هدف سیاستی غیر از سیاست کنونی که طی دوره ریاست جمهوری اواما جریان داشته، چنین چالشی را عنوان کرده و گرنه راه‌حلی ندارد که بتواند فاجعه سوریه یا داعش را در منطقه پایان دهد.

پس به نظر شما مناسبات خاورمیانه، ائتلاف‌ها و هم‌پیمانی‌ها تغییر نخواهد کرد و ادامه دوران قبل خواهد بود یا شاهد تغییراتی هم خواهیم بود؟

به نظر من وضعیت خاورمیانه به یک قرن پیش یعنی پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی برگشته است. در حال حاضر کشورهای منطقه و در راس آنها دو قدرت بزرگ یعنی ایران و عربستان سعودی در پی گسترش روزافزون مناطق تحت نفوذ خود هستند. البته قدرت سومی به نام ترکیه هم هست که خود را وارث امپراطوری عثمانی می‌داند. بنابراین فکر نمی‌کنم فاجعه خاورمیانه به ویژه عراق، سوریه و شاید بتوان کم و بیش گفت لبنان، فارغ از فاجعه بزرگ فلسطین که تا چند ماه دیگر پنجاهمین سالگرد اشغال این سرزمین توسط اسرائیل است، طی سال‌های آینده و به راحتی قابل پایان باشد. متاسفانه دورنمای بسیار تاریکی مقابل چشمان ما خواهد بود.

در قدرت‌های بزرگ منطقه از اسرائیل اسمی نبردید. البته در دو سال اخیر رابطه آمریکا و اسرائیل به سردی گراییده و کلینتون هم که حامی بزرگی برای اسرائیل بود رای نیآورد. البته پیام تبریک نتانیاهو برای ترامپ صمیمانه و امیدوارکننده برای آن‌ها بود، اسرائیل در عین حال هشدار داد که با وجود ترامپ در ریاست‌جمهوری آمریکا، وضعیت فلسطینی‌ها بدتر خواهد شد. چقدر این پیش‌بینی‌های نتانیاهو مورد حمایت ترامپ قرار خواهد گرفت؟

با توجه به لابی قوی که اسرائیلی‌ها و به طور کلی یهودی‌ها در آمریکا دارند، در دوران اواما هم تغییر کلی در حمایت اقتصادی، مالی، نظامی آمریکا نسبت به دولت اسرائیل به وجود نیامد. از طرفی اواما کوشید تا بتواند نتانیاهو را متقاعد کند که دوباره دور جدیدی از گفت‌وگوها بین اسرائیل و فلسطینی‌ها برای پیدا کردن راه‌حلی سیاسی آغاز شود. دولت نتانیاهو افراطی‌ترین و دست‌راست‌ترین دولتی است که از زمان تاسیس اسرائیل در این کشور حکومت می‌کند و متاسفانه این فرصت به خاطر کارشکنی‌های مداوم و مستمر دولت اسرائیل از بین رفت.

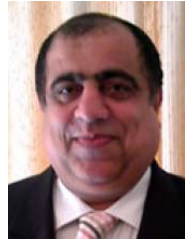
در نتیجه به مرور مناسبات شخصی و سیاسی بین نتانیاهو و اواما تیره شد و اواما نیز که در دومین دوره ریاست‌جمهوری‌اش هر روز جبهه جدیدی در عراق و سوریه مقابلش گشوده می‌شد، پرونده فلسطین از حوزه حساس سیاسی‌اش کنار رفت. در حال حاضر نتانیاهو فکر می‌کند مثل همیشه با سیاست فرار به جلو می‌تواند نظر حزب جمهوری‌خواه و ترامپ را بیشتر جلب کند تا آن‌ها برای همیشه بگویند مساله فلسطین از اولویت‌های سیاست خارجه آمریکا نیست و راه‌حلی برای آن وجود ندارد. در نتیجه نتانیاهو با گرفتن چراغ سبزی از دولت جدید آمریکا می‌تواند همچنان به سیاست اشغال سرزمین‌های اشغالی و شهرک‌سازی در فلسطین ادامه دهد.

گریزی هم به ایران بزنیم. فکر می‌کنید روی کار آمدن ترامپ تاثیری ...

ادامه در صفحه ۱۷

دلیل مخالفت با فراکسیون اقوام در مجلس چیست؟

دکتر عبدالستار دوشوکی*



مشاور رییس مجلس نیز شدیداً با تشکیل این گونه فراکسیونها مخالفت ورزیده و ادعا کرده است که جمهوری اسلامی ایران ظرفیت بسیار معتبر و گرانقدری برای چیدمان قومی است به گونه‌ای که همه ادیان در کشور ما از حقوق مساوی و منزلت مادی برخوردارند.

فراکسیون ترک زبانان مجلس شورای اسلامی که "فراکسیون مناطق ترک‌نشین" هم خوانده شده است، در تاریخ ۹ آبان ۹۵ با حضور ۱۰۰ نماینده مجلس اعلام موجودیت کرد. این فراکسیون ۲۵ عضو شورای مرکزی دارد. خبرگزاری مهر به نقل از یکی از نمایندگان نسبت به تشکیل فراکسیون ترک‌زبانان در مجلس اخطار داد و گفت این امر با اصول ۱۹، ۲۰ و ۸۴ قانون اساسی مغایرت دارد. وی گفت: "سایت‌های تروریستی این اقدام را مورد تقدیر قرار دادند". نماینده میاندوآب، شاهین دژ و تکاب در بهارستان درباره دلایل تشکیل فراکسیون کردها گفت: "کردزبانان در مجلس خواستار تشکیل این فراکسیون شده‌اند تا حقوقی که متعلق به دیگر زبان‌هاست برای کردها هم لحاظ شود". اگرچه نمایندگان بلوچ و عرب تا کنون عکس العمل نشان نداده‌اند. اما مسلماً بعد از تشکیل فراکسیون کردها، نوبت فراکسیون بلوچها و فراکسیون عربها و غیره خواهد رسید.

پهلوی که با هر نوع قومگرایی و هویت طلبی اقوام و ملیت‌های ایرانی مخالف بود، نوشته‌اند که رژیم گذشته اجازه واگرایی مناطق را به برنامه ریزان نمی‌داد، اما نمایندگان مجلس بعد از گذشت چندین دهه از سابقه تهیه طرح آمایش سرزمین در کشور، چاره کار توسعه متعادل منطقه ای را ایجاد واگرایی در کشور می‌دانند.

جالب اینجاست که این مسیبان اصلی اما رد گم کن "تجزیه طلبی" و ایناسیون (وایپوستگی) که در هرم قدرت جای دارند، دیگران را منم به تجزیه طلبی می‌کنند. در صورتی که ظلم و تبعیض و ستم مضاعف علیه دیگران و نفی حقوق آنها باعث جدایی می‌شود و نه طرح مطالبات حقه

تئوریسن ها و تحلیلگران مخالف تشکیل فراکسیون اقوام در مجلس از عملکرد رژیم پهلوی و بخصوص رضاشاه که با شقه شقه کردن مناطق قومی و تبدیل آنها از "ممالک محروسه ایران" که بعد از دوره ایلخانان مغول در ایران رواج داشته، یا "ممالک محروسه همایونی" عصر قاجار به "ایالت ها" و سپس به "استان ها" در دوران پهلوی، دفاع کرده و عملکرد رژیم گذشته را در نفی هویت اقوام ایرانی بعنوان الگو پیشنهاد نموده‌اند. حتی انجمن تاریخی ایران هنوز هم مجله ای پژوهشی بنام "ممالک محروسه" منتشر می‌کند و این واژه تاریخی در لغت نامه دهخدا نیز بخوبی معنی شده است. بر اساس ویکی پدیا تقسیم بندی سرزمین ایران به ایالات مختلف از زمان هخامنشیان سابقه داشته است.

بسیاری از اصلاح طلبان از جمله ابوتراب فاضل عضو هیات مدیره خبرگزاری کار ایران در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی ایلنا، در واکنش به تشکیل فراکسیون کرد و ترک زبانان آنها را فراکسیون‌های قومی نژادی و زبانی خطرناک تلقی کرده و گفت: "کارکرد مجلس باید در چارچوب منافع ملی باشد و این فراکسیون‌های قومی زبانی در حقیقت تنزل دادن مقام مجلس درحد یک قوم و زبان است وهمچنین با انسجام ملی و ایجاد یک دولت ملی تفاوت دارد". وی تاکید کرد " ظهور پان‌ترکیسم و پان‌کردیسم در ایران در قالب فراکسیون پارلمانی کار بیهوده و بر خلاف وحدت ملی است و بزرگان مجلس باید در این راستا موضع گیری کرده و ازتشکیل فراکسیون‌های قومی جلوگیری کنند". وی گفت "تشکیل فراکسیون کردزبان‌ها و ترک زبان‌ها انگاره‌های قومیتی ایرانیان مسلمان را هدف قرار داده است و پان سهوا دارند بر کوره ناسیونالیسم کور و پان ترکیسم و یا پان‌کردیسم می‌دمند". بر اساس گزارش عصر امروز منصور حقیقت

تشکیل فراکسیون "ترک زبانان" در مجلس و اقدام در تشکیل فراکسیون "کردزبانان" و احتمالاً فراکسیون بلوچها و عربها و لرها و غیره باعث بروز واکنش های متفاوتی شده است که شوربختانه عمدتاً نشان از "بدگمانی" و نگاه سلبی و دشمن محور و به اصطلاح "دانی جان ناپلثونی" بسیاری از ایرانیان نسبت به مؤلفه و حقوق اقوام تاریخی ایران دارد. بعقیده نگارنده این بظاهر "وطن پرستی" و جبرگرایی تاریخی برخی از متعصبان "زورسالار" همانند دوستی "خاله خرسه" با وحدت درازمدت ایرانیان است. نه تنها اصرار بر حفظ هویت و زبان قومی در عرصه های مختلف جرم نیست، بلکه بومی گرایی استانی، منطقه ای یا قومی و زبانی بخش بسیار مهمی از وظایف نمایندگان مجلس در کنار "وظایف ملی" است.

چرا بسیاری از به اصطلاح فرهیختگان، محققان، تاریخدانان، اساتید دانشگاه ها، نمایندگان مجلس و دیگر شخصیت ها و نهادهای مختلف جمهوری اسلامی با حتی تشکیل فراکسیون های صوری این گونه واکنش هیستریک و عصبی از خود نشان می دهند و سیل اخطارها و هشدارها علیه تشکیل "فراکسیونهای اقوام" بسوی مجلس سرازیر شده است

نفی یک روی این سکه ایران، به خودی خود نفی آن روی دیگر سکه است. اما دریغاً در جمهوری اسلامی نامگرایی مطلق، غوغاسالاری و مخالف با حقوق اقلیت هایمختلف سکه رایج روزگار شده است.

تعدادی از پژوهشگران و اساتید دانشگاه ها نیز بعد از تشکیل فراکسیون ترک زبان به تشکیل چنین فراکسیونهایی واکنش منفی نشان دادند و آن را واگرایی قومی در خلاف همگرایی ملی دانستند. جامعه محققان، اساتید و تاریخ دانان ایرانی نیز در نامه ای به رئیس مجلس مخالفت شدید خود را با تشکیل فراکسیون های قومی و زبانی اعلام داشتند. حتی وب سایت تحلیلی خیری "آذری ها" چنین حرکتی را آغاز "قاجاریزه" کردن کشور لقب داد. بسیاری از تحلیلگران جمهوری اسلامی با استناد به سند آزمایش رژیم

اگر بپذیریم که ترک آذری ایرانی است، در آن صورت نفی هویت، زبان و حقوق آذری یعنی نفی بخشی از ایران. اگر بپذیریم که بلوچ، عرب، کرد، ترکمن و غیره ایرانی اند، در آن صورت نفی هویت، زبان و حقوق این مردمان یعنی نفی بخش های بزرگی از ایران

تشکیل فراکسیون از حقوق حقه نمایندگان مجلس است. نمایندگان مجلس شورای اسلامی از فیلترهای متعدد محلی، منطقه ای و سراسری رد شده‌اند و بعنوان "کبریت بی خطر" مورد تأیید نهایی شورای نگهبان قرار گرفته‌اند. در نتیجه اینان کسانی نیستند که بخواهند مطالبات قومی را در منافات با مطالبات "ملی - اسلامی" مورد نظر نظام مطرح کنند و یا حس همگرایی ملی را تضعیف بکنند یا عبارتی "انسجام ملی" را نشانه برونند. اما سوال اساسی این است که چرا بسیاری از به اصطلاح فرهیختگان، محققان، تاریخدانان، اساتید دانشگاه ها، نمایندگان مجلس و دیگر شخصیت ها و نهادهای مختلف جمهوری اسلامی با حتی تشکیل فراکسیون های صوری این گونه واکنش هیستریک و عصبی از خود نشان می دهند و ...

ادامه در صفحه ۱۸

بدون غلبه بر تبعیض ملی - قومی در ایران، دموکراسی در ایران برقرار نخواهد شد

هشدار به اصلاح طلبان ...

ادامه از صفحه ۱۲

دراز شدن دست دوستی اوباما را به چندی پنهان میان دستکشی پنبه‌ای تشبیه کرد و در ۴ سال گذشته مدام تکرار نمود که اعتمادی به امریکا ندارد، حالا می‌خواهد فربکارانه رئیس‌جمهور شدن ترامپ و پیامدهای آن را دلیل درستی نگاه و سیاست‌های خود جا بزند!

او همواره مترصد شرایطی بوده تا بتواند از موضع "حق بجانب" نمایاندن خویش و جلوه‌گری در قامت "رهبری محق" در امر سیاست گذاری‌های کلان، جماعت "فاقد بصیرت" در نظام را وادار به سکوت و تمکین در برابر منویات خود کند! به نظر می‌رسد که حالا لحظه مناسب را فرا رسیده می‌بیند.

اوضاع بحرانی مناسب‌ترین بستر برای سیاست‌های خامنه‌ای است! ارزیابی او اینست که بار دیگر موسم باز تولید هارت و پوت‌های سیاسی بوش دوم و اینبار در سطحی دیگر از راه رسیده و برآنست که بدون نگرانی از درگرفتن جنگ، از وضع بحرانی و آشفته بازار "جنگ سرد" بیشترین استفاده را برای اجرای منویات خود در درون کشور ببرد. او به پختن نان در تنور بحران عادت دارد!

۶) تمهیدات مدنظر ولی فقیه اما از چه طریق؟

بطور حسته و گریخته خبرهایی از خیز خامنه‌ای برای راه انداختن بساط بازنگری در قانون اساسی و برگزاری فرماندوم ناظر بر آن به گوش می‌رسد. او برای انتخابات پیش روی ریاست جمهوری دغدغه چندانی در خود احساس نمی‌کند. از نظر او شق حداکثر و حتی به احتمال قوی، این خواهد بود که روحانی کماکان رییس‌جمهور باقی بماند. درست است که خامنه‌ای و روحانی در یک رشته مسایل مهم و کلیدی به دو نگاه و سیاست متعلق هستند و این دو سیاست نمی‌توانند همزمانی داشته باشند، اما این به معنی رودرویی ناگزیر آنها نیست. خامنه‌ای نگران بروز اراده‌ای خلاف اراده کلان خود از طرف روحانی تاریخاً محافظه کار و اکنون معتدل نیست. مشی خامنه‌ای به تمکین واداشتن اوست. لذا فعلاً با انعطاف معینی ترجیح می‌دهد که دور آتی ریاست جمهوری انتخاباتی نیز بهمین روال بگذرد و در عوض او قادر شود که فارغ البال از اوضاع انتخابات آتی، نیروی‌اش را بر پیشبرد نقشه تغییرات ساختاری متمرکز کند.

مهم‌ترین موضوع در رابطه با امر انتخابات آتی برای خامنه‌ای، نه این یا آن کاندیدا که همانا حفظ اختیارات شورای نگهبان منصوب خود اوست در امر مهندسی شدن انتخابات آینده و یا هر انتخابات دیگر! در برخورد با مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام پیرامون انتخابات، او قلم در دست گرفت و هر چیزی را در آن که بوی محدود کردن اختیارات شورای نگهبان تحت امر ولی فقیه می‌داد خط زد! مرز مقدم برای ولایت در رابطه با

انتخابات جمهوری، همین است. هم از اینرو، وقتی مصوبه دستپخت رفسنجانی از توشیح ایشان گذشت معلوم شد که ابتکار مورد حمایت اصلاح طلبان و تهیه شده توسط آن مجمع، باد هوسات جاگنپایش وقوع طوفان در فوجان! در تمهیدات خامنه‌ای برای کنترل ولایتی هر حد از جمهوری، حفظ قدرت و اختیارات شورای نگهبان به مثابه نهادی از ولایت و با سازوکار کنترل کاندیداهای نهادهای انتخابی و مهندسی کردن انتخابات، در زمره خط قرمزهاست!

بدینترتیب می‌توان بازخوانی نقشه او را تکمیل منطقی نمود و متصور شد که در مرکز تغییرات قانون اساسی مد نظر او دو نکته وجود دارد: اولی تضمین جایگاه ولایت فقیه و دومی تضعیف بیش از پیش الزامات جمهوری. با این تغییرات، اولاً ولایت فردی می‌ماند با اتکاء بر هر دو منبع فقهی و نظامی قدرت، با حفظ همه اختیارات کنونی و فقط مشروط به محدودیت زمانی؛ و ثانیاً از سوک دیگر، امکان تأثیر گذاری جامعه مدنی در تعیین رئیس قوه مجریه منتفی می‌شود و نهادهای انتخابی هر چه فزونتر زیر کنترل قرار می‌گیرد! خامنه‌ای در کار هم زدن نهایی آشی است که برای نظام پسا خود تهیه دیده است. و این، چیزی نیست مگر بازتاب قانونمندی‌های ولایت و برخاسته از منطق وجودی این ساختار.

و در چنین چارچوبی است که به عنوان یک احتمال جدی، "آقازاده" مجتبی خامنه‌ای هم می‌تواند به عنوان جانشین پدر پیش کشیده شود! کسی که هم اعتماد کامل فقهی و سیاسی ولی فقیه دوم نسبت به خود را دارد، هم از هسته اصلی روحانیت حکومتی ذوب در ولایت می‌آید و هم مورد وثوق امنیتی‌ها و نظامی‌هاست! حتماً هم لازم نیست که تاج‌گذاری این ولیعهد توسط پدر و در قید حیات او صورت گیرد! کسانی از میان روحانیت حکومتی سر برخواهند آورد تا با بالا زدن آستین‌ها، مبتکر به اصطلاح کشف ولی فقیه سومی از دل روحانیت شوند که یار غار خود ویژه‌ای است برای سپاهی‌ها و امنیتی‌ها!

۷) هشدار به اصلاح طلبانی که دل در گرو تقویت جمهوریت در این نظام ولایتی دارند!

از ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که "جمهوری اسلامی ایران" به تصویب عمومی رسید و رسمیت یافت، رابطه جمهوری و الزامات آن با رهبری فقهی و اقتدار دینی، چونان "پرلما تیک" محوری این ساختار هم رو آمد. در جریان تهیه قانون اساسی و بویژه در واپسین ماههای دوران تنظیم و تدوین قانون اساسی بود که زیر ساخت این قانون، سرانجام بر ولایت مداری قرار گرفت و محوریت و سلطه در دوگانه ولایت - جمهوریت در اولی تثبیت شد تا واقفیت انقلاب و نظام پوشش حقوقی یابد! قدم به قدم از نقش جمهوریت در این نظام کاسته شد و هر تناقضی که در همین رابطه طی دهساله نخست جمهوری اسلامی سر برآورد، بیش و پیش از همه به زور اقتدار خود ویژه خمینی به سود ولایت حل و فصل گردید.

آیت الله خمینی بموقع و پیش از مرگش با بازنگری سال ۱۳۶۸ قانون اساسی، موقعیت ولی فقیه جانشین خود را تحکیم و تثبیت کرد و چندین ارگان مهم دیگر تحت

کنترل دولت را به تیول ولی فقیه درآورد و آنها را جزوی از نهادهای زیر مجموعه ولایت کرد. خمینی با این تمهیدات، خطر فقدان اقتدار خاص خود را با افزایش اختیارات ساختاری جانشین‌اش جبران نمود. در این بازنگری، با حذف نهاد نخست وزیری، در رابطه با گردش امور میان نهادهای انتخابی، تسهیل باز هم

بیشتری به سود اعمال نفوذ ولی فقیه بر مقام‌های اجرایی فراهم آمد. با این بازنگری، جمهوریت در نظامی که زاینده انقلابی بود متناقض، به نفع قوام و تقویت هرچه وسیع‌تر ولایت فقیه آسیب بازهم فزون تری دید. از نیمه دوم دهه هفتاد خورشیدی، گرایش رو به گسترشی در جمهوری اسلامی پدید آمد تحت عنوان اصلاح طلب که اگرچه از حکومت دینی طرفداری می‌کرد و میزانی از وفاداری کامل تا التزام به ولایت را در خود داشت، اما عمده اتکایش بر جمهوری خواهی بود. آنان با همین گزینش هم خود را از ولایت مداران دو آتشه متمایز کردند و به یاری تعیین کننده نیروی جمهوریت جامعه بود که توانستند در یک لحظه تاریخی نهاد انتخابی ریاست جمهوری را در دستان خود گیرند و دو سال بعدش با پیشروی بیشتر نهاد انتخابی دیگر این نظام یعنی مجلس را نیز به چنگ آوردند. این آستانه دوگانگی قدرت ولایت را به وحشت انداخت و بحران آفرینی همه روزه ولایت مداران میدان گرفت.

اصلاح طلبان برخوردار از حمایت اکثریت جامعه اما نتوانستند این پایه اجتماعی را قدر بدارند و با درجا زدن در توهّمات خود برای راه آوردن حکومت فقهی، خود را از پشتیبانی جمهوریت و منبع قدرت اجتماعی جمهوری‌خواهی محروم کردند. بجای تعرض روشمند، در دفاع درجا زدند. و بدینسان با ماندنشان در اسارت دنیای خود ساخته خویش، نه تنها نبرد سیاسی بلکه گفتمانی را نیز باختند.

"جنبش سبز" تولدی دیگر بود در گره خوردگی مجدد نیروی گسترده جمهوری خواه جامعه و آن بخشی از حکومت که بر همزمانی اجرای جمهوریت در شرایط قدرقدرتی ولایت انگشت می‌گذاشت و وعده احیای جمهوریت فراموش شده را می‌داد. این دیگر بکلی از تحمل ولی فقیه و ظرفیت ولایت خارج بود! سرکوب بی امان جنبش و بهر قیمتی هم که بخواهد تمام شود، در دستورکار سپاه ولایت قرار گرفت و این جنبش برحق، به دلیل ناتوانی‌اش از بسیج همه ظرفیت‌های جمهوریخواهی و دمکراسی خواهی در کشور ناکام ماند و زمین خورد. اگرچه به تأکید باید گفت که در وفاداری روزافزونی به جمهوریت، توانست خود را در خاطره سیاسی کشور ثبتی سرفرازانه کند. از آن پس با فراز و فرودهایی شاهد مانورهای ولایت فقیه شدیم و مخصوصاً اکنون در پی تثبیت "بنفش" تقلیل‌گرا، شاهد قصد جراحی آن برای تضمین بقای ولایت در جامعه‌ای که اکثریت مردمش خواستار برقراری نظام جمهوری عرفی در کشور هستند. جمهوریتی بی هیچ قید و شرط و مبری از تحمیل منویات بخشی از جامعه بر اکثریت مردم، به دیگر کلام برقراری دمکراسی. و اکنون هر وجدان آگاه می‌داند که ولایت برآنست تا "توسازی" بعد خود را به ضرر باز هم بیشتر جمهوری پیش برد! که آزر خطر را بمراتب بلندتر از هرکس دیگر بشنوند. ...

هشدار به اصلاح طلبان ...

ادامه از صفحه ۱۶

اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی اگر بخواهند به مصالح خود وفادار بمانند می باید می باید که آذیر خطر را بمراتب بلندتر از هرکس دیگر بشنوند. و بسیار پیشتر از تحول طلبانی که بی هیچ لکنتی تصریح دارند تحول دمکراتیک در کشور ما همانا در جایگزینی صریح ولایت با دمکراسی ممکن و میسر می شود. آنها برای همین هم مبارزه می کنند. اگر اصلاح طلبان این گزاره را بدرستی پیش می کشند که فروگاستن موقعیت سیاسی آنان در جمهوری اسلامی قطعاً موجب تضعیف بقایای جمهوری در آن است، اما پیش از گفته خود این نکته را نیز می باید بشنوند که هر گام در راستای ابرتر کردن جمهوری، نه فقط تضعیف بیشتر اصلاح طلبان حکومتی بل راندن آنهاست بسوی نیستی سیاسی.

اصلاح طلبان اگر از همین حالا با گفتمان سازی و راه انداختن کارزار مقتضی آن نتوانند به مقابله با تعدیات باز هم بیشتر ولایت به بقایای کم توان جمهوری بپردازند، در فردای دیر مجبورند که یا سطح نازل تری از توجیه سیاسی "نرمالیزاسیون" را علم کنند و سرباز پیاده نقشه ولایت شوند برای مات شدگی خود و یا صحنه مبارزه را بی پیشبرد حداقل نبرد، دودستی تقدیم اهل ذوب در ولایت کنند. اصلاح طلبان حکومتی مبادا که توان خود را به محفوظ ماندن نام جمهوری در نظام مبتنی بر ولایت فقیه محدود بسازند. آنها مطمئن باشند که خود عقلا ولایت هم بر این نیستند که سکان را به واپسگراترین تمایلات میان خود بسپارند که از همان دهه هفتاد خورشیدی تعطیلی کامل جمهوری و برقراری ولایت مطلقه فقیه تحت نام حکومت اسلامی را پیشنهاد می دهند! عقل حکومتی آنها برای اعمال حاکمیت فقهاتی بر کشوری چون ایران در زمانه جهان کنونی ما، آن اندازه هست که نخواهند جمهوری را بالکل حذف کنند. حضرات در جهت از خاصیت انداختن جمهوری اند با حفظ نام آن و تهی کردن هرچه بیشترش از حداقل جمهوریت. دعوا اینست و نه بر سر شکل و نام! اصلاح طلبان بدانند که فقط زنده به جمهوریخواه بودن هستند و وفادار ماندن بر دفاع از جمهوری و جمهوریت.

۸) انتخابات آزاد و فراندوم در باره اصل ولایت فقیه!

در برابر این نقشه از ولایت فقیه، ما تحول طلبان چه باید بکنیم؟

ما هواره علیه ولایت هستیم و هیچگاه موافق هیچ شکلی از ولایت چه نا مشروط و چه مثلاً مشروطه آن نیستیم و نمی شویم. ولایت شرط پذیر نیست؛ مشروط اگر شود کارایی خویش از دست می دهد و از میان بر می خیزد! این را بیشتر و بهتر از همه، خود اهل ولایت می فهمند! اما در وفاداری به مبارزه سیاسی روشمند و مسالمت آمیز، ما می توانیم بر بستر این گفتمان که تعیین نوع حکومت حق مردم است، بر پیشنهادهای مبنی بر انتخابات آزاد و فراندوم آری یا نه به ولایت فقیه اصرار ورزیم!

جریان تحول طلبی در اساس بر برآمد نیروی مردمی و جنبش اجتماعی متکی است و مبارزه خود را فقط می تواند از دل مبارزات جاری مردم علیه انواع تبعیضات پیش براند. این جریان تنها در پیوند مستقیم با اقسام اعتراضات آزادخواهانه و دمکراتیک علیه دیکتاتوری ولایتی است که می تواند خود را به عاملی موثر در معادلات سیاسی فرا برویاند. بدون فراروئیدن به نیرو، در فقد بسیج امکانات مبارزاتی در جامعه، و در عدم اعمال نیرو بر قدرت حاکم، تغییر دادن اوضاع ممکن نیست. در حال حاضر عمده انرژی نیروی تحول خواه لازم است صرف پیوند خوردن آن با مبارزات جاری پراکنده باشد و نیز متحد شدنش بر بستر عمل و اقدام کنشگرانه.

نیروی تحول خواه سیاست ورز اما وظیفه دارد که از همین حالا برای گشودن افق‌های سیاسی، گفتمان سازی سیاسی کند. طرح چشم انداز سیاسی فراگیری چون انتخابات آزاد و فراندوم برای آری یا نه به ولایت فقیه، می تواند مبارزه جامعه علیه دیکتاتوری ولایتی را در راستای جمهوری مبتنی بر دمکراسی سمت دهد. این رویکردهای سیاسی می توانند و باید تقویت کننده روحیه کنشگری در برابر ولایت شوند.

این خواست‌ها اگر امروز نسیم را مانند، اما با اوج‌گیری مبارزه برای دمکراسی می توانند پرچمی باشند برای مطالبه ملی جمهوری واقعی بجای ولایت سیاه. پرچمی جهت پوشش دادن همه آسمان کشور.

آمریکا دوران پراشویی ...

ادامه از صفحه ۱۴

بر وضعیت حقوق بشر ایران خواهد داشت؟ آیا باعث خواهد شد با توجه به مناسبات سیاسی آمریکا با دنیا، تمرکز نسبی که روی وضعیت حقوق بشر ایران به وجود آمده بود، کنار رود؟

آنچه ترامپ گفته بود مبنی بر آن‌که در خصوص توافق معروف به برجام تجدیدنظر خواهد کرد، شعارهای انتخاباتی او بود. این توافق فقط با آمریکا صورت نگرفته بلکه با ۵ کشور عضو دایمی شورای امنیت، آلمان و آمریکا صورت گرفته و سپس به تأیید شورای امنیت سازمان ملل رسیده است. بنابراین دولت آمریکا نمی‌تواند این توافق‌نامه را لغو کرده یا در آن تجدیدنظر کند. ولی خارج از این توافق، محدودیت‌هایی در خصوص یک سری از مقام‌های نظامی و سیاسی ایران و سایر کشورها در ارتباط با نقض مستمر و فاحش حقوق بشر وجود خواهد داشت. ممکن است در صورت تفاهم میان روسیه و آمریکا برای پیدا کردن راه‌حلی در سوریه، دولت آمریکا نسبت به نقض حقوق بشر در ایران حساسیت کمتری داشته باشد. خصوصاً که جمهوری اسلامی به عنوان هم‌پیمان سوریه همیشه و خصوصاً در جنگ داخلی اخیر سوریه، کمک‌های نظامی و اقتصادی به آن داشته است. اما فکر نمی‌کنم به این زودی و طی ماه‌های آینده خلاف آنچه دولت‌مردان جمهوری اسلامی از جمله رهبر آن تصور می‌کنند، تغییری در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران صورت بگیرد.

به پاسخ شما به سوال اول برمی‌گردم که از ساختارهای آمریکا صحبت کردید. گفته می‌شود که انتخابات آمریکا از دموکرات‌ترین انتخابات‌های دنیاست و امکان تقلب را به صفر می‌رساند. در همین انتخابات اگرچه کلینتون رای بیشتری از ترامپ آورد اما آرای اکثرال کالج نتیجه انتخاب مردم را تغییر داد. آیا می‌توان این سیستم را منصفانه و دموکرات ارزیابی کرد؟

این سیستم نه فقط دموکرات نیست بلکه یکی از سیستم‌های بسیار قدیمی در آمریکا است که راه‌حلی بوده در پی جنگ‌های داخلی و استقلال‌طلبانه که پیدا کردند. انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا برخلاف آنچه خیلی‌ها می‌پندارند مستقیم نیست. یعنی مردم آمریکا رییس‌جمهور را مستقیماً انتخاب نمی‌کنند. در هر یک از ایالات تعدادی نماینده وجود دارند که به آن‌ها عالی‌ترین نمایندگان می‌گویند و تعدادشان در هر ایالت متفاوت است. این نمایندگان هستند که رییس‌جمهور را انتخاب می‌کنند. این اتفاق برای دومین بار است که طی سال‌های اخیر رخ داده. یکی در انتخابات اول جورج بوش که کار به دادگاه فدرال رسید و دیگری انتخابات اخیر که مردم آمریکا ۲۰۰ هزار رای بیشتر به کلینتون دادند ولی رای‌دهندگان عالی‌رتبه بیشتر به ترامپ رای دادند. در واقع همان‌طور که گفتم کم و بیش ۲۶ درصد افرادی که به آن‌ها رای‌دهندگان عالی‌رتبه گفته می‌شود به ترامپ رای داده‌اند. اولاً این سیستم بسیار محافظه‌کار، متحجر و به تمام معنی کهنه و بیمار است که با ساختارهای دنیای امروز سازگاری ندارد. به سختی می‌توان گفت ترامپ نماینده و رییس‌جمهور منتخب مردم آمریکا است. مردم بسیاری از فردای انتخابات با شعار «تو رییس‌جمهور ما نیستی» در بیشتر شهرهای بزرگ آمریکا تظاهرات ضد انتخاب ترامپ به راه انداخته‌اند. من فکر نمی‌کنم ترامپ که دوره ماموریت‌اش از ۵۰ روز دیگر آغاز می‌شود به این زودی و به راحتی بتواند این جنبش را سرکوب و ساکت کرده و دولت خود و برنامه‌های‌اش را آغاز کند. به نظر من جامعه آمریکا طی ماه‌ها و هفته‌های آینده دوران پراشویی را در پیش خواهد داشت

منبع : جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

انتخابات پیش رو و رویکرد ما

گروه خرداد - گروه هوادار داخل کشور سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حدود هفت ماه دیگر انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای اسلامی شهر و روستا بر گزار می شود. احزاب، سازمان ها و شخصیت های سیاسی بویژه جناح های درون نظام با اعلام نظر در رسانه ها از چند ماه پیش به استقبال آن رفته اند. آیت الله خامنه ای که در گذشته به تبلیغات زودهنگام انتخابات و حتی بحث پیرامون آن معترض بود، این بار با هدف متحد کردن اصولگرایان به فعالیت های احمدی نژاد که با رنگ و بوی انتخاباتی انجام می شد، دستور توقف داد. آیت الله خامنه ای توصیه خود مبنی بر عدم شرکت و حضور احمدی نژاد در انتخابات را برای پرهیز از دو قطبی شدن جامعه اعلام کرده است، اما واقعیت چیز دیگری است. دستور وی با نیت جلوگیری از تشتت آراء و دو قطبی شدن بلوک اصول گرایان و تقویت موقعیت آنان در برابر نیروهای اصلاح طلب و اعتدالی صادر شده است. همچنین سیاست های کلی نظام در باره انتخابات - مصوبه مجمع تشخیص مصلحت - که اخیرا پس از اعمال نظرات وی ابلاغ شد، حاکی از آن است که آیت الله خامنه ای برای مدیریت فرایند انتخابات و مانع شدن از اتفاقاتی که افراطیون طراحی و قصد اجرای آن را دارند، برنامه ریزی کرده تا مانند سال ۱۳۸۸ اوضاع از کنترل وی خارج نشود، و افزون بر آن شورای نگهبان نیز اعمال نظارت استصوابی خود بر آن را نه برای تا پایان انتخابات، بلکه برای طول دوره نمایندگی تفسیر می کند.

در شرایطی که اصولگرایان چهره شاخصی برای انتخابات ریاست جمهوری نشان نکرده اند، اصلاح طلبان بر انتخاب مجدد آقای روحانی تاکید می کنند. وی که انعقاد قرارداد انمی با شش کشور بزرگ جهان (برجام) و دور کردن سایه شوم جنگ از کشور و کاهش نرخ تورم و افزایش نرخ رشد اقتصادی را در کارنامه خود دارد و آن را پشتوانه حضور خود در انتخابات می کند، منتقدان عملی نشدن وعده های انتخاباتی چون صیانت از حقوق شهروندی، حل مشکلات معیشتی مردم، آزادی های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مخالفت با بگير و بندهای بی حساب و کتاب، برداشتن حصر رهبران جنبش سبز، خاتم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی را یاد آور و از عملکرد دولت روحانی اظهار ناخوشنودی می کنند. واقعیت این است، گر چه وی توانسته امور مهمی را سرانجام بخشد، اما همچنان وعده های زیادی بر زمین مانده اند. فراگیر شدن تبعیض، فساد و گسترش فقر، زندگی را بر مردم سخت و سخت تر کرده است. فعالیت نیمی از واحدهای تولیدی متوقف شده و نیمی دیگر نیز با ظرفیت کامل کار نمی کند و اساسا بخش تولید در کشور زیر سایه سرمایه های مالی و تجاری هر روز کوچک تر و رنجورتر شده است، و به موازات بخش دولتی، شبه دولتی و نظامی و بنگاه های اقتصادی زیر نظر رهبری، با کاستن از وزن بخش خصوصی تسلط خود را بر اقتصاد نیمه جان کشور بویژه در دو بخش مالی و تجاری با استفاده از رانت و تبعیض که زمینه ساز اصلی فساد است که هم اکنون در کشور نهادینه شده، کامل کرده اند. اولین قربانیان این سیاست مورد حمایت آیت الله خامنه ای و اصولگرایان، زحمتکشان، مزدبگیران، کارمندان و بازنشستگانی اند که هر روز درآمدها کمتر از روز پیش و جمعیت بیشتری از آنان به کام فقر گرفتار می شوند.

گرچه در این نابسامانی اقتصادی اصولگرایان و همراهان نظامی - امنیتی آنان سهم زیادی دارند، اما تساهل دولت در مبارزه با فساد و رانت خواری که دامن برخی از افراد نزدیک به آن نیز آلوده به آن است، سبب شده تا مردم انتظارات خود را از دولت برآورده نبینند و منتقد وی باشند. در چنین فضایی است که نیروهای افراطی و اصولگرایان بعلاوه نظامیان و نهاد های امنیتی - انتظامی پشتیبان آنان برای درهم شکستن مقاومتی که در برابر آزمندیهای آنان انجام می گیرد، می خواهند در میدان مسابقه غارت کشور، بی رقیب باشند. با این اعتقاد است که همه توان خود را برای به شکست کشاندن برجام و تسلط دوباره بر قوه مجریه و استمرار حضور فعال خود در شوراهای شهر و روستا متمرکز کرده اند تا ماموریت ناتمام خود را که ویرانی بیشتر این سرزمین است به انجام رسانند. از این رو برای رویگردان کردن مردم از اقبال به رقیای خود و ناامید کردن آنان در دستیابی به مطالباتشان از طریق انتخابات، یک روز مشکلات اجرای برجام را فریاد می زنند و بدعهدی های آمریکا و مخالفت های کنگره را تسلیم شدن دولت روحانی به فزون خواهی آن تعبیر می کنند و روز دیگر برگزاری کنسرت ها و یا قراردادهای نفتی را وسیله حمله به دولت و اصلاح طلبان قرار می دهند، و روزی هم تحرکات دانشجویان بهانه حمله به دولت و اصلاح طلبان می شود. امروز آنان هر صدای حاکی از مطالبه آزادی های سیاسی و حقوق شهروندی را، به حوادث سال ۱۳۸۸ مربوط ساخته و مجازات "فتنه گران" را درخواست و حتی خود حکم صادر می کنند. آنان دولت روحانی و اصلاح طلبان درون حکومت را هم نه بخشی از نظام بلکه در مقابل آن معرفی می کنند.

در این فضای سیاسی، مردم ایران بویژه طرفداران آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی در بیست سال اخیر دریافته اند که برای رویارویی با سیاست های مخرب اصولگرایان و افراطیون نیازمند اتحاد وسیع ترین اقشار و طبقات اثرگذار در مقابل بلوک اصول گرایان اند؛ رویکردی که از سال ۱۳۷۶ تا کنون پی گرفته می شود. اوج این همکاری در سال ۱۳۸۸ بوده که، برغم هزینه های سنگینی که برای اتحاد با هم پرداختند، همچنان آن را، تنها وسیله دستیابی به اهداف خود می دانند، و با همان روحیه و باور به درستی راهی که برگزیده بودند، درانتخابات خرداد ماه سال ۱۳۹۲ نیز همراه هم شدند. شیرین شدن کامشان با پیروزی در این سال و اطمینان از نتایج مطلوب اتحاد و همکاری با هم و ارتقاء کیفی این همکاری با بهره مندی از شبکه های اجتماعی و سامانه های اطلاع رسانی که بر ۸ سال ریاست جمهوری اصولگرایان نقطه پایان گذاشت، آنان را متقاعد کرده که اتخاذ سیاست اتحاد با هم، پرهیز از تفرق و پراکندگی، مبارزه مسالمت آمیز، استفاده از مجاری قانونی و کسب موقعیت های بهتر از پیش و توسعه این مجاری، بویژه در انتخابات پیش رو که دولت روحانی برگزارکننده آن است و امکان دخالت غیر قانونی برای تأثیر بر نتایج انتخابات به حداقل می رسد، افق سیاسی، امید بخش تر از دو دهه گذشته خواهد بود. مضافاً این که بهره مندی از شبکه های اجتماعی و اطلاع رسانی، که نسبت به گذشته و در غیاب احزاب و سازمانهای فعال ماموریت های چندوجهی تأثیرگذاری بر عهده می گیرند، به طور اجتناب ناپذیر شرکت گسترده تر مردم را موجب شده و شانس پیروزی نامزدهای مقابل اصولگرایان و افراطیون را افزایش می دهد.

در انتخابات پیش رو مبارزه با تبعیض و فساد، تلاش برای فعال کردن واحد های تولیدی، ایجاد اشتغال، مبارزه برای آزادی های سیاسی و حق آزادی انتخاب شدن و انتخاب کردن و آزادی های اجتماعی فرهنگی، و توسعه پایدار که متضمن توسعه همه جانبه در کشور است از یک سو، و تاکید بر اتخاذ سیاست تنش زدایی را در سطح منطقه ای و جهانی از دیگر سو می بایست به عنوان مهمترین مطالبات روز مردم در نظر گرفته، و حمایت از نامزدهای انتخاباتی، به میزان نزدیکی آنان با این مطالبات انجام گیرد.

ما مردم ایران را به اتحاد و همبستگی و شرکت فعال در مبارزات انتخاباتی سال ۱۳۹۶ و طرح مطالباتی که اشاره شد و انجام آنها فوریت دارد فرا می خوانیم. اطمینان داریم آن بلوغ سیاسی که بازتاب آن را در انتخابات اسفند ماه سال ۱۳۹۴ در کشور، بویژه در تهران شاهد بودیم، این بار نیز تکرار آن را که زمینه ساز تحقق عاجل ترین مطالبات مردم است، در انتخابات سال آینده شاهد باشیم.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - هواداران داخل کشور گروه خرداد

اول آبان ماه ۱۳۹۵

به بهانه بنیانگذاری تشکل سیاسی مشترک با مضمون حزبی

جمعی از اعضا و هواداران سازمان فداییان خلق ایران (داخل کشور) - گروه شهید همایون کتیرایی

نشست فوق العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) با موضوع **بنیان گذاری تشکل سیاسی مشترک با مضمون حزبی**، در آبان ماه سال جاری، ما جمعی از اعضا و هواداران سازمان فداییان خلق ایران گروه شهید همایون کتیرایی در داخل کشور را بر آن داشت تا سخنی کوتاه با رفقای خود در میان نهاده باشیم.

رفقا و یاران

دهه های پایانی قرن بیستم شاهد تحولی معنادار در حوزه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علوم انسانی بوده است. مضمون این تحول، تضعیف دیدگاه ها و گفتمان های ساختار محور همچون فونکسیونالیسم و ساخت گرایی بخصوص پوزیتیویسم بود، اما در عوض دنیا شاهد چرخش محسوس به سوی گفتمان ساختارشکن، کنش محور بوده است و این چرخش به تدریج تمام نهاد های مدنی را تحت تاثیر قرار داد و خود بخود تمامی ساختارها و نهادهای سنتی را به کنار نهاد و نگرشی جدید به جهان و مسائل آن پدیدار گشت. امروزه سیاست و حرکت سیاسی دارای جنبه های علمی و اجتماعی است و از یک سو در حوزه نهادهای قدرت رسمی قرار دارد و از سوی دیگر با کنش گران علمی سروکار دارد و سرانجام حاصل سیاست های علمی در زندگی روزمره بازتاب می یابد. همان گونه که فرهنگ هدایتگری در نهادهای مدنی موثر بوده در تمامی رفتارهای ما به عنوان مجموعه سیاسی نیز تاثیر خود را دارد.

تصمیم گیری در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی کشور دور بماند و همین امر سبب گردید که راه به بیراه برند و روند مشارکت دمکراتیک در جنبش چپ سمت و سوی منفی یابد که تا کنون این روند نیز ادامه دارد.

جریانات چپ که خود را در خدمت سوسیالیسم علمی می دانند هرگز نمی توانند به روح و منشور سوسیالیسم بی توجهی نشان دهند و با کمرنگ جلوه دادن آن همچنان دعوی انقلابیگری و سوسیالیسم را در جامعه ایران داشته باشند

عمده ضمانت های مانایی، بقا و پایداری جنبش چپ در داخل کشور در گرو وجود نام سازمان سترگ فداییان خلق ایران است، چرا که جوان ایرانی دهه های پنجاه و شصت به یمن برکت وجود این سازمان با سوسیالیسم علمی و مبارزه برای رهایی توده ها آشنا گردید و امروزه سرمایه های مبارزاتی از دامن این سازمان است که شالوده جریانات کوچک چپ را پایه ریزی کرده و بی توجهی به این مهم یعنی از دست دادن پایگاه توده ای در داخل و پدید آوردن مشکلات و مخاطراتی که وحدت در جنبش را مورد تهدید جدی قرار می دهد و نیاز به بازنگری مجدد برای دستیابی به تشکل سیاسی قدرتمند در داخل کشور دارد. جنبش چپ ایران، با تکلیفی بزرگ روبرو است و این تکلیف همانا ایجاد سازمانی بزرگ و انقلابی است و این میسر نمی گردد و راه به جایی نخواهد برد و عینیت نخواهد یافت مگر با وجود فداییان خلق ایران.

فرزندان پاک این سرزمین برآمده از اندیشه های آزاد سوسیالیستی و میراث دار بیش از هفتاد سال مبارزه اند و نباید به آسانی این ریشه سترگ از یاد برده شود و بی سمت و سویی خنثی و بی تعهد در برابر مشکلات جنبش ایجاد کرد

بایستگی های تشکل وحدت چپ

- **جاذبه و دافعه:** بی تجربگی و نوظهور بودن برخی سازمان های چپ، مخاطراتی را در برابر جذب و دفع های جنبش پدید آورده است. گاه به بهانه های واهی، عناصر مستعد، زمینه دار و پر انرژی از حضور در جنبش یا محروم شده اند و یا به حاشیه رانده شده اند و گاه برخی عناصر قدرت طلب، ماجراجو و مشکوک در راس این سازمانها باقی می مانند و دست به تسویه ها و جابجایی نیروهای صادق در سازمانها می زنند.

تعهد به جنبش

فرزندان پاک این سرزمین برآمده از اندیشه های آزاد سوسیالیستی و میراث دار بیش از هفتاد سال مبارزه اند و نباید به آسانی این ریشه سترگ از یاد برده شود و بی سمت و سویی خنثی و بی تعهد در برابر مشکلات جنبش ایجاد کرد. متأسفانه این روزها با شکل بندی جریانات کوچکی که از این آیشخور هفتاد ساله هویت و مشروعیت خود را یافته اند، به موضع انفعالی و طلب کارانه فرو غلتیده اند و با افکار و اندیشه های متفاوت در قالب آرایه های گوناگون چنان فضا را پر کرده اند که نیروهای معتقد و باورمند از بیان عقاید خود باز می مانند و برای این که

حرکت به سمت و سوی ایجاد تشکل وحدت چپ یکی از اصیل ترین شاخه های فعالیت جنبش به حساب می آید، بویژه با اوج گیری حرکت های توده ای در داخل و گسترش بیشتر و روزافزون اختلاف شدید طبقاتی در جامعه امروز ایران، نقش مضاعف یافته و بار اصلی و هدایت آن بر عهده جنبش چپ واقعی است. تبلور نقش هدایتگری توده ها از آغاز شکل گیری این جنبش در کشور تا کنون یکی از اصلی ترین شعارهای گروه های چپ واقعی بوده اما با کمال تأسف حرکت های انفرادی نتوانست نقش چشمگیری در هدایت اجتماعی داشته باشند و حتا این گروه های چپ در محیط کوچک ارتباطی خود نتوانستند موفقیتی چشمگیر به دست آورند؛ اما وقتی که دامنه تاثیرگذاری بر هدایت توده ها افزون تر و گسترده تر طلب کند، چاره ای جز پدیده تشکل وحدت چپ باقی نمی ماند. با شکل گیری این تشکل است که جنبش چپ قادر خواهد بود اندیشه ها و اراده فردی را در درون جنبش تمرکز بخشد و نقش هدایتگری جنبش چپ را در داخل موثرتر و بارزتر سازد.

حفظ و تعمیق روح سوسیالیستی، از خواسته های واقعی و جدی معتقدین به سوسیالیسم علمی است و بار اصلی این مسئولیت بر دوش بدنه و پیکر جنبش چپ است و این رسالت نیز جز از راه وحدت و تقویت جریانات تاثیرگذار بر جنبش پدید نخواهد آمد.

البته باید یادآور شد که متأسفانه در موارد پیش آمده برای وحدت بخشی به جنبش چپ، به واسطه کم توجهی به نقش جنبش و درگیر شدن با سیاستبازی ها، طرد و جذبهای قدرتمندانه برخی افراد در درون سازمان های چپ، تا کنون پروسه وحدت در هاله ای از ابهام و در قالب شعار و بیانیه که تنها دلیلش سطحی نگری است باقی بماند. اکنون بهانه دیگری پیش رو است و آن حذف نام پر افتخار فداییان خلق ایران و نادیده گرفتن نزدیک به نیم قرن مبارزه و خون شهدای فدایی است و این یعنی به فراموشی سپردن تاریخ یک عمر مبارزه در کورانهای سخت مبارزاتی و تلاش برای پاک نمودن حافظه تاریخی توده ها از فداییان خلق ایران. افرادی که در پی حذف نام فدایی در تاریخ مبارزاتی کشور اند از روی آگاهی یا ناآگاهی نمی خواهند بفهمند که یکی از

حفظ و تعمیق روح سوسیالیستی، از خواسته های واقعی و جدی معتقدین به سوسیالیسم علمی است و بار اصلی این مسئولیت بر دوش بدنه و پیکر جنبش چپ است و این رسالت نیز جز از راه وحدت و تقویت جریانات تاثیرگذار بر جنبش پدید نخواهد آمد

پیشینه مبارزاتی جنبش چپ در ایران در زمینه آموزشی و پژوهشی بیانگر آن است که سیاست ها ابتدا با هدف تأمین نیروهای متخصص تدوین شده بود؛ اما بعدها و به مرور زمان جنبش دستخوش بحرانهای عدیده گشت و نتوانست به نحو موثر در خدمت اعضا و هواداران خود باشد و فشارهای داخلی از یک سو و جهانی شدن و به روز بودن از دیگر سو با معضلی تحت عنوان ناهمزمانی و عدم تعادل بین سیاست های نظری و عملی جنبش همراه شد و لذا همین امر باعث گردید تا جنبش به جای این که به سمت و سوی اتحاد و همبستگی گام بردارد، روزبروز از هم گسیخته تر و دچار بحران تشنیت و ناهمگرایی گردد. هر جریان چپ کوچکی که در کشور شکل گرفت در پی این بود که به ایده ها و اهداف خود در حوزه مورد نظرش جنبه عملی بدهد و چنین تمایلی موجب شد از فرایند درست

قرار مصوب کنگره فوق‌العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

در بازه زمانی میان کنگره چهاردهم و کنگره فوق‌العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران پایان مشارکت خود در «پروژه شکل‌دهی تشکل بزرگ چپ» را رسماً اعلام کرد و در سازمان اتحاد فداییان خلق ایران بر سر مشارکت متشکل در «پروژه چپ» اتفاق نظر وجود ندارد. هم‌زمان در میان بخش‌هایی از نیروهای سهیم در «پروژه چپ» هم‌گرایی و عزمی مشترک برای پاسخ‌گویی به نیاز به وحدت در صفوف نیروهای چپ ایران و ادامه تلاش در این راه وجود دارد.

برای بنیان‌گذاری تشکل سیاسی مشترک با مضمون حزبی

۱) کنگره فوق‌العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در راستای عزم سازمان ناظر بر تأمین وحدت هر چه گسترده‌تر در صفوف نیروهای چپ ایران نهادهای منتخب خود را موظف می‌کند با تأمین توافق همراهان کنونی خواهان فعالیت تشکیلاتی واحد، همراه آنان اقدام به بنیان‌گذاری یک تشکل مشترک سیاسی با مضمون حزبی نماید. اراده کنگره سازمان معطوف به شرکت مجموعه سازمان در روند تشکیل «تشکل مشترک حزبی» به شمول شرکت در اجلاس‌های بنیان‌گذاری آن (مانند کنگره مؤسس) است. عضویت در «تشکل مشترک حزبی» به صورت فردی است و نه سازمانی. کنگره سازمان همه نهادهای مسئول سازمان را موظف به تأمین امکان مشارکت همه اعضای سازمان در تمامی مراحل بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» می‌کند؛

۲) کنگره فوق‌العاده سازمان پیش‌نهاد دارد کنگره بنیان‌گذار «تشکل مشترک حزبی» حداکثر تا شش ماه آینده، و ترجیحاً در ۱۹ بهمن سال جاری، سالروز بنیان‌گذاری جنبش فدایی، برگزار شود؛

۳) کنگره سازمان با تأکید بر اراده خود مبنی بر گفتگو و همکاری با سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، این سازمان را فرا می‌خواند تا برای فعالیت مشترک در راستای آرمان‌های تاریخی جنبش فداییان خلق و در ادامه تلاش‌های مشترک چندین ساله، در بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» مشارکت جوید. هم‌چنین کنگره سازمان همه تشکل‌ها و کنش‌گران چپ را که به بیکار در راه سوسیالیسمی هم‌پیوند با آزادی و دموکراسی باور دارند، به مشارکت در بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» فرا می‌خواند؛

۴) بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» و اختصاص نیروی لازم از سوی سازمان برای پا گرفتن آن به معنای تصمیم‌گیری بلافاصل در باره چند و چون فعالیت سازمان نیست. سازمان با توجه به پیش‌رفت روند بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» و وضعیت لحظه آن، با برگزاری کنگره یا از طریق همه‌پرسی پیرامون گام‌های بعدی خود در این زمینه تصمیم می‌گیرد و برنامه عملی برای مشارکت دادن نیروهای سازمان در تشکل جدید را تنظیم و به روز می‌کند. باز یا بسته بودن دوره گذار توسط کنگره سازمان تعیین خواهد شد؛

۵) الزام دوره گذار پذیرش «دوعضویتی» است. با تصویب این قرار بند ناظر ممنوعیت عضویت اعضای سازمان در احزاب دیگر ایرانی در مورد عضویت در «تشکل مشترک حزبی» تا کنگره آینده سازمان معلق می‌شود. کنگره آینده سازمان باید به صراحت در باره تمدید این تعلیق تصمیم‌گیری کند؛

۶) نام «تشکل مشترک حزبی» برپایه توافق همگانی برگزیده می‌شود. کنگره سازمان با توجه به بار تاریخی و اجتماعی، وجود شکلی از نام «فدایی» در نام «تشکل مشترک حزبی» را پیش‌نهاد می‌کند.

به بهانه بنیان‌گذاری ...

ادامه از صفحه ۱۹

به دهها برچسب ضد روشنفکری متهم نشوند، از بیان استدلال و منطق دیدگاه و عقاید خود فاصله می‌گیرند و همین امر باعث گردیده که طیف خنثی و بی‌گرایش روزبروز جنبش چپ را بیشتر تهدید کند.

- اعتقاد به سوسیالیسم علمی

پیشینیان جنبش چپ با دفاع از سوسیالیسم علمی، این اندیشه دیرین انسانی را حیات عینی بخشیده اند و تلاش بی‌وقفه نمودند تا زمینه عملی آن را فراهم آورند. جریان‌ات چپ که خود را در خدمت سوسیالیسم علمی می‌دانند هرگز نمی‌توانند به روح و منشور سوسیالیسم بی‌توجهی نشان دهند و با کم‌رنگ جلوه دادن آن همچنان دعوی انقلابیگری و سوسیالیسم را در جامعه ایران داشته باشند، باید با ایجاد تعامل و گفتگوی سازنده میان جریان‌ات مختلف جنبش چپ برای شکل دادن به پارادایم‌های مشترک و ایجاد تشکل سیاسی مشترک بر مشکلات موجود در درون جنبش فایز آمد. آنان که به وحدت در جنبش چپ دل نبسته اند، از همان ابتدا تکلیف خود را با این اصل روشن کرده اند، اما آنان که دل و جان در گرو وحدت جنبش چپ نهاده اند انتظار آن را دارند در تدوین و تصمیم‌گیری سیاست‌های بنیان‌گذاری تشکل سیاسی به ابهام‌های موجود در مورد نقش و تأثیر وحدت در درون جنبش چپ پایان دهند و سیاست حمایتی از این موضوع را در عرصه‌های مختلف شفاف‌تر بیان نمایند و با آسیب‌های ناشی از جزیره‌ای شدن جنبش چپ ایران مقابله نمایند.

زنده باد اتحاد دمکراتیک جنبش چپ ایران

زنده باد سوسیالیسم

جمعی از اعضا و هواداران سازمان فداییان خلق ایران (داخل کشور) - گروه شهید همایون کتیرایی

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com